



ویژگی های دیپلماتیک بانو فرستادگان به روایت شاهنامه

ماندانا تیشه یار^۱

چکیده

شاهنامه فردوسی، سند ارزشمندی درباره روابط دیپلماتیک ایران با دولت های بزرگ دیگر در دوران باستان است. در این کتاب سترگ، به خوبی می توان دید که چگونه دیپلمات ها در گسترش روابط سیاسی میان دولت ها، نقش آفرینی می کردند. در این نوشتار کوشیده شده است تا اندک شمار مواردی بررسی شود که دیپلمات های اعزامی از یک دربار به بارگاهی دیگر، بانوان بوده اند. بر پایه این پژوهش، در سراسر داستان های شاهنامه می توان ۱۰ فرستاده بانو یافت. نویسنده با بازگویی روایت مأموریت های هریک از بانو فرستادگان و تحلیل محتوای این روایت ها، ویژگی های رفتاری و گفتاری ایشان و چگونگی انجام مأموریت توسط این دیپلمات ها را بازگو کرده است. از جمله نتایج به دست آمده از این پژوهش می توان به این نکته اشاره کرد که اگرچه اعزام بانوان به عنوان فرستادگان، چندان رواج نداشته است، اما در داستان های موجود، این دیپلمات ها توانسته اند مأموریت های خود را با پیروزی به پایان رسانند. همچنین، در همه این داستان ها می توان دید که بانوان دیپلمات، بدون آنکه نیاز باشد رفتاری مردانه از خود نشان دهند و با حفظ ویژگی های زنانه، توانسته اند وظیفه خود را به درستی انجام دهند. سه ویژگی اصلی «کیاست مندی، رازداری، و صلح آفرینی»، در کنار خردمندی، تیزهوشی، حاضر جوابی، آگاهی از مسائل سیاسی، سخن دانی، آراستگی، راست گویی، و آشنایی با آداب دیپلماتیک، از ویژگی های اصلی این بانو فرستادگان بوده است.

مقاله پژوهشی

واژگان کلیدی:

شاهنامه،
بانو فرستادگان،
آداب دیپلماتیک،
سیندخت

۱. دانش آموخته دکتری مطالعات بین الملل از دانشگاه جواهر لعل نهرو هندوستان. عضو هیئت علمی گروه مطالعات منطقه ای مؤسسه آموزش عالی بیمه اکو در دانشگاه علامه طباطبائی
mandana.tishehyar@gmail.com



Shahnameh's Narration of the Lady-Envoys' Diplomatic Features

Mandana Tishehyar²

Shahnameh is a valuable historical document in the field of diplomatic relations between Iran and other great governments in ancient times. In this great book, one can clearly see how diplomats played a role in the expansion of political relations between governments. This article tries to address the small number of cases in which lady diplomats were sent from one court to another. Based on this research, 10 lady envoys can be found throughout the stories of Shahnameh. By narrating the missions of each of the lady envoys and analyzing the content of these accounts, the author recounts their behavioral characteristics and how these lady diplomats carried out the mission. Among the results of this study, it can be noted that although sending women as envoys was not very common, but in the existing stories, these diplomats have been able to complete their missions successfully. It can also be seen in all these stories that women diplomats, without the need to show masculine behavior, have been able to do their job properly while maintaining feminine characteristics. The three main characteristics of "perspicacity, secrecy and peace-making", along with wisdom, ingenuity, intelligence, knowledge of political issues, eloquence, neatness, honesty and awareness of diplomatic etiquette have been the main characteristics of these envoys.

Keywords: Shahnameh, Lady envoys, Diplomatic etiquette, Sindokht



۱۳۱

ویژگی‌های دیپلماتیک
بانو فرستادگان به روایت
شاهنامه

2 . PhD in International Studies, Jawaharlal Nehru University, India & Assistant professor ECO College, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran mandana.tishehyar@gmail.com

مقدمه

دیپلماسی، هم‌دانشی است که چگونگی ارتباط میان دولت‌ها را بر پایه قوانین و رویه‌های بین‌المللی تعریف می‌کند و هم هنری است نوآورانه که بر پایه ویژگی‌های شخصیتی و آموزش‌های رفتاری و گفتاری در دیپلمات‌ها فراهم می‌آید. می‌توان گفت، دیپلماسی به معنای هنری است که توانایی برپاداری صلح را داراست (Berridge, 2002, 5). اگرچه با شکل‌گیری دولت‌های سرزمینی نوین و تشکیل نهادهای رسمی‌ای به نام وزارت امور خارجه، اعزام سفیران و نمایندگان سیاسی به کشورهای دیگر به شیوه‌ی امروزی آغاز شد و دیپلماسی و آداب دیپلماتیک در تعریف امروزی خود ارائه شدند، اما پیشینه روابط میان دولت‌ها و رفت‌وآمد فرستادگان میان سرزمین‌ها و قلمروهای گوناگون، تاریخ دیرینه‌ای دارد. با بررسی ویژگی‌های آداب و روابط دیپلماتیک در سده‌های پیشین، نه تنها می‌توان دریافت که روابط سیاسی در آن دوران در چارچوب اصول و ارزش‌های حاکم در هر دوره تعریف می‌شده‌اند، بلکه می‌توان به این نکته نیز دست یافت که بسیاری از آداب و رسوم و اصول روابط دیپلماتیک میان دولت‌ها در روزگار کنونی، ریشه در سنت‌ها و ارزش‌های کهن دارند.

از هنگام برپایی نخستین دولت‌ها در دوران باستان، افرادی کارآزموده، در جایگاه‌های گوناگون، در نقش دیپلمات و فرستاده به سرزمین‌ها و دربارهای دیگر می‌رفتند و روابط و پیوندهای میان شاهان و سیاستمداران را گسترش می‌دادند. امروزه «سفیر»، عالی‌ترین نماینده و مقام رسمی سیاسی یک کشور نزد کشور یا سازمان بین‌المللی پذیرنده دیگر است. مأموریت اصلی سفیر این است که از حقوق شهروندان و دولت متبوع خود در کشور یا نهاد میزبان دفاع کند. (Zolein, 2009). این نقش در دوران باستان به عهده فردی بود که او را «فرستاده» می‌خواندند و اگرچه در بسیاری از موارد، فرستادگان در کشور میزبان اقامت دائم نداشتند و تنها برای مدت کوتاهی سفر کرده و سپس، به سرزمین متبوع خود بازمی‌گشتند، اما کارشان مانند سفیران امروز، دفاع از مردم و تأمین منافع دولت خود بود.

اگرچه بسیاری از اصول روابط کنسولی و دیپلماتیک امروزی، در قرارداد وین در ۱۸۱۵ و نیز در کنوانسیون وین در ۱۹۶۱ تعیین و به تصویب بسیاری از دولت‌های جهان رسیده است و نیز کتاب‌های بسیاری به زبان‌های گوناگون درباره تشریفات دیپلماتیک نوشته شده و در بسیاری از مراکز علمی و دانشگاهی جهان آموزش داده می‌شود، اما بسیاری از آداب تشریفات و رسوم دیپلماتیک در دوران باستان در میان دولت‌های بزرگ آن عصر، همچنان ناشناخته مانده‌اند و به جز اندک‌شمار داستان‌ها و گزارش‌هایی در این باره، پژوهش‌های چندانی در این زمینه انجام نشده است؛ از این رو، بازخوانی متون کهن برای آشنایی با ویژگی‌های فرستادگان و آداب دیپلماتیک در روزگار باستان می‌تواند منابع تازه‌ای از رویه‌ها و روندهای جاری در روابط دیپلماتیک کشورها را به ما نشان داده و دریچه‌های نوینی را برای آشنایی با سنت‌های کهن در



آداب روابط میان ملت‌ها و دولت‌ها بگشاید.

در پژوهش حاضر کوشیده شده است تا با مطالعه کتاب سترگ شاهنامه فردوسی، ویژگی‌های بانوفرستادگان در دوران باستان^۳ بررسی شود. در واقع، در این بررسی‌ها، پرسش اصلی این است که «بانوفرستادگان در داستان‌های شاهنامه در رفتار و گفتار خود چگونه آداب فرستادگی را به‌جا می‌آورده و در گفت‌وگوهای دیپلماتیک، چگونه از منافع دولت، ملت، یا مقامی که به‌نماینده‌گی از سوی وی اعزام شده بودند، دفاع می‌کرده‌اند». نویسنده از آن‌رو به کندوکاو در شاهنامه در این باره پرداخته است که باور دارد، شاهنامه فردوسی، یکی از مهم‌ترین منابع کهن برای شناخت آداب دیپلماتیک و روابط خارجی میان قدرت‌های جهان در دوره‌های باستانی مورد اشاره در این کتاب است. این در حالی است که بیشتر دیده می‌شود که شاهنامه، که نام آن گویای ماهیت سیاسی محتوای آن است، بیش از آنکه در دانشکده‌ها و مؤسسه‌های پژوهشی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل بررسی و مطالعه شود، از متون اصلی مورد توجه در دانشکده‌های ادبیات است که بیشتر به محتوای ادبی و تاریخی این کتاب توجه دارند.

در مورد پیشینه پژوهش نیز می‌توان گفت، اگرچه تاکنون مقاله‌ها و کتاب‌هایی به زبان‌های گوناگون درباره آداب دیپلماتیک و ویژگی‌های سفیران و فرستادگان، چه در زمینه آداب دیپلماتیک در جهان امروز (Zolein, 2020) و چه بر بنیان پژوهش‌هایی ارزشمند با تحلیل متون تاریخی (Islami, 2013) نوشته شده‌اند، در این متون، کمتر به موضوع نقش زنان در پیشبرد روابط دیپلماتیک توجه شده است. همچنین، اگرچه درباره آداب دیپلماتیک در شاهنامه پژوهش‌هایی انجام شده است (Bahrami einolghazi and Manshadi, 2014)، اما این پژوهش‌ها نیز مأموریت‌های دیپلماتیک بانوفرستادگان را بررسی نکرده‌اند؛ از این‌رو، می‌توان گفت، پژوهش کنونی، راهی را برای شناخت بهتر نقش بانوان در روابط دیپلماتیک میان دولت‌ها در دوران باستان فراهم می‌کند.

نویسنده پژوهش پیش‌رو، پس از بررسی دیگر پژوهش‌های نوشته‌شده درباره بانوفرستادگان در شاهنامه، دریافت که از میان 10 فرستاده بانو که در این کتاب به آن‌ها اشاره شده است، تنها سیندخت، شهبانوی کاولستان، مورد توجه پژوهشگران دیگر بوده و ویژگی‌های شخصیتی وی، چه از دید روانشناسانه (Faramarzi Kafash, 2013; Akbari and Masihfar, 2015) و چه از چشم‌انداز سیاسی (Rozatian, 2010) و چه از چشم‌انداز سیاسی (Valipour and Parsian, 2020; Afghani, 1981) بررسی شده است. با این‌همه، در بیشتر این پژوهش‌ها، نقش سیندخت بیش از آنکه در جایگاه فرستاده بررسی شود، در نقش بانویی سیاستمدار موضوع پژوهش‌ها بوده است

۳. در اینجا منظور از دوران باستان، چهار دوره‌ای است که فردوسی در کتاب شاهنامه به بازگویی داستان‌های آن‌ها پرداخته است. این دوره‌ها شامل سلسله‌های پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان، و ساسانیان است. به‌جز داستان مالکه و شاپور که مربوط به دوره ساسانیان است، بقیه داستان‌های بررسی‌شده در این پژوهش در دوره پیشدادیان رخ داده‌اند.

(Yahyapour and Nowrozi, 2015; Safinia, 2014).

در پژوهش پیش رو، کوشش بر آن بوده که ویژگی‌های بانوانی بررسی شود که به‌عنوان فرستاده در داستان‌های شاهنامه به مأموریت دیپلماتیک اعزام شده‌اند و اگرچه برخی از آنان نقش کم‌رنگی داشته‌اند و نام و نشان آنان نیز گاه گفته نشده، اما بررسی شیوه کار آنان در نقش فرستاده، بیش از هر چیز، دارای اهمیت بوده است. در واقع، با در نظر داشتن این امر که دیپلماسی، دارای جنبه‌ای عمومی است و با هدف پیگیری صلاح و خیر عمومی جامعه و برای تأمین منافع کشور از سوی دیپلمات‌ها پیگیری می‌شود و با روابط خصوصی، خانوادگی، یا حتی درباری میان زمامداران، تفاوت چشمگیری دارد، می‌توان گفت، در بسیاری از روایت‌های شاهنامه که بانوان به‌عنوان فرستادگان به مأموریت رفته‌اند، به‌ویژه در داستان‌های سیندخت و مالکه، می‌توان دید که چگونه این فرستادگان از جنگ و خونریزی جلوگیری می‌کنند و در برپاداری صلح و آشتی میان کشورها کامیاب می‌شوند. باین‌همه، از آنجا که موضوع اصلی این پژوهش، بررسی شیوه رعایت آداب دیپلماتیک در رفتار و گفتار بانو فرستادگان است، روایت‌های ارائه‌شده در هر دو جنبه دیپلماسی (با تأکید بر خیر عمومی) و روابط خصوصی میان دربارها، اعم از اینکه هدف از انجام آن‌ها، تأمین منافع سیاسی یا منافع فردی بوده است، بررسی و مطالعه شده‌اند.

پژوهش انجام‌شده گویای این است که روابط دیپلماتیک در روایت‌های مورد بررسی در این نوشتار، در چارچوب دیپلماسی سنتی یا دیپلماسی رسمی قابل تبیین هستند. دیپلماسی سنتی که از دوران باستان و میان دولت‌های کهن پا گرفت، تنها از مجاری رسمی و با رویکردی واقع‌گرایانه پیگیری می‌شد. در دیپلماسی سنتی، روابط و گفت‌وگوهای دیپلماتیک به‌گونه‌ای نه‌چندان آشکار و در پشت درهای بسته شکل می‌گرفتند و این وظیفه، تنها به‌عهده دیپلمات‌های خیره و کارورزیده بود؛ از این رو، بسیاری از دیپلمات‌ها یا فرستادگانی که برای این‌گونه مأموریت‌ها برگزیده می‌شدند، به‌سبب هوش سرشار و تیزهوشی فردی، قدرت چانه‌زنی بالا، تجربه‌های سیاسی و فرهنگی، و نیز آشنایی با تاریخ و حقوق بین‌الملل در آن دوران می‌توانستند اهداف و منافع دولت متبوع یا رهبرشان را از راه پیگیری دیپلماسی سنتی به بهترین شیوه تأمین کنند. در این‌گونه از دیپلماسی، دیپلمات‌ها یا فرستادگان اغلب به‌گونه‌ای موردی و برای رساندن پیام یا انجام مأموریتی کوتاه‌مدت، نزد رهبر سیاسی در سرزمین و قلمرو دیگری می‌رفتند و به‌ندرت می‌توان مواردی از حضور فرستاده دائمی در سرزمینی دیگر - آن‌گونه که امروز دیده می‌شود - یافت. این دیپلمات‌ها، معمولاً از حقوق ویژه و مصونیت‌های دیپلماتیک برخوردار بودند و وظیفه برقراری ارتباط میان طرفین را به‌عهده داشتند (Wolpert, March 2001, 75).

در این شیوه از روابط سیاسی میان دولت‌ها، می‌توان دید که از یک سو، مهمان‌نوازی میزبان و رعایت حقوق فرستاده، اهمیت ویژه‌ای داشته است و از سوی دیگر، رفتار و گفتار فرستاده، آراستگی پوشش وی، هدایای تبادل‌شده، و رعایت آداب اخلاقی از سوی فرستادگان، نیازمند



۱۳۴

پژوهشنامه ایرانی
سیاست بین‌الملل

دوره ۱۱، شماره ۲، شماره
پیاپی ۲۲، بهار و تابستان ۱۴۰۲

ارائه آموزش‌های لازم به ایشان و تربیت دیپلمات‌های ورزیده برای انجام مأموریت‌های مهم بوده است (Campbell, March 2001, 13).

در این میان، نکته مهم این است که فرستادگان، در عین کوشش برای برپاداری صلح، کارویژه پاسداری از منافع دولت‌های متبوع خود را نیز به عهده داشتند (Mesbah, Winter 2014, 4). این نکته را نیز باید به یاد داشت که در دوران باستان، بیشتر فرستادگان، مردان بودند و تنها شمار اندکی از زنان را می‌توان یافت که فرصت یافته‌اند در نقش فرستاده، مأموریت‌های دیپلماتیکی را انجام دهند؛ بنابراین، می‌توان گفت، اگرچه همه زنانی که در این داستان‌ها به مأموریت دیپلماتیک اعزام شده‌اند، در انجام وظایف خود کامیاب بوده‌اند، اما همچنان روند کلی حاکم بر زمانه در سرزمین‌های گوناگونی که در شاهنامه از آن‌ها سخن رفته، اعزام مردان به عنوان فرستاده به مأموریت‌های دیپلماتیک بوده است؛ بنابراین، نمی‌توان ویژگی متمایزکننده‌ای را برای دوره‌هایی قائل شد که به ندرت زنان در نقش فرستاده انجام وظیفه کرده‌اند.

همچنین، نگارنده این پژوهش، کوشیده است در بررسی ویژگی‌های بانو فرستادگان، به دور از توجه به تعلق فرستادگان به سرزمین‌ها و کشورهای گوناگون (چه در آن دوران و چه امروز)، نشان دهد که بر پایه داستان‌های شاهنامه، گنجینه‌ای ارزشمند که بیش از هزار سال پیش نوشته شده، این فرستادگان چه کارویژه‌ای داشتند، چگونه برگزیده می‌شدند، چگونه رفتار می‌کردند، و چگونه مأموریت خود را انجام می‌دادند.

روش پژوهش در این نوشتار، تحلیل متن در قالب روش تاریخ‌گرایی نوین به منظور آشکارسازی برساخت‌های سیاسی، به‌ویژه در حوزه سیاست خارجی، از درون متون کهن تاریخی بوده است. این روش، با برشمردن هریک از ویژگی‌های اصلی در مأموریت‌ها، سپس آوردن روایت کلی داستان در زیرنویس، بررسی موضوع مأموریت هریک از فرستادگان، تحلیل محتوایی سروده‌ها درباره رفتار و گفتار فرستادگان در هریک از مأموریت‌ها، آوردن سروده‌ها در کنار هر بخش از تحلیل‌ها (برای آنکه خواننده بتواند به پایه تحلیلی که نویسنده ارائه کرده دسترسی داشته باشد) و سپس، جمع‌بندی آن بخش و آغاز بخش بعدی، نمود یافته است.

در میان نسخه‌های گوناگون شاهنامه، نویسنده از نسخه تصحیح‌شده جلال خالقی مطلق که طی بیش از سی سال و با تطبیق کهن‌ترین نسخه‌های دست‌نویس شاهنامه با یکدیگر، تدوین شده و به گفته بسیاری از اندیشمندان، ادیبان، و تاریخ‌نگاران، از معتبرترین نسخه‌های شاهنامه در جهان به‌شمار می‌آید، بهره گرفته است (Khaleghi Motlagh, 2014). همچنین، برای دسترسی آسان به هر بیت، شماره آن بیت در داستان مربوطه نیز در کنار آن نوشته شده است. به این ترتیب، اگر در برخی موارد، تنها ابیات مرتبط با موضوع آورده شده‌اند، خواننده می‌تواند دریابد که چند بیت در این میان نوشته نشده‌اند و در صورت علاقه‌مندی، می‌تواند نسخه اصلی را نیز دیده و داستان را به‌طور کامل بخواند. باید افزود که واحد تحلیل در این متن کاوی، مجموع



چند بیت در هر داستان و تأکید بر برخی بیت‌ها به صورت ویژه، بوده است.^۴

۱. کیاست مندی

هنر دیپلماسی به استدلال، چاره‌اندیشی، زیرکی، تیزی، و سخنوری نیاز دارد. این مجموعه از ویژگی‌ها را می‌توان کیاست نامید. اگر سیاست را دانش و هنر کارآمد کردن دولت با هدف بهبود شرایط بدانیم، آن‌گاه کیاست، ابزار اجرای سیاست و تدبیراندیشی برای رسیدن به هدف موردنظر است. در سه داستانی که در پی خواهند آمد، کوشیده‌ایم تا نشان دهیم که بانو فرستادگان چگونه با کیاست مندی توانسته‌اند سیاست موردنظر خود را اجرا کرده و به هدف برسند.

۱-۱. فرستادگان روداوه به نزد زال^۵

در داستان رودابه و زال، روداوه، پنج پرستنده (پرستار و ندیمه) خود را که اهل طراز^۶ بودند، به نزد زال می‌فرستد تا پیام مهر او را به زال رسانند. این پرستندگان، بانوانی هستند که به گفته فردوسی، مهربان، رازدار، کاردان، و خردمند بودند. آنان می‌کوشند تا روداوه را از این کار بازدارند و با برشمردن برتری‌های روداوه، خطرات این دوستی و مهر را به او یادآور می‌شوند.

وُرا پنج ترک پرستنده بود / پرستنده و مهربان بنده بود ۳۵۴
بدان بندگان خردمند گفت / که «بگشاد خواهم نهنان از نهفت (۳۵۵)

۴. نویسنده همچنین مایل است از سرکار خانم دکتر رز فضلی، عضو هیئت علمی پژوهشکده فرهنگ پژوهی دانشگاه علامه طباطبائی و نیز سرکار خانم ماندانا سجادی، دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل و کارشناس مدیریت همکاری‌های علمی بین‌المللی در دانشگاه علامه طباطبائی که نسخه پیش از چاپ این مقاله را خوانده و با ارائه پیشنهادهاى ارزنده، در نگارش بهتر این نوشتار، نویسنده را یاری کرده‌اند، سپاسگزارى کند.

۵. داستان زال و روداوه: زال که از پهلوانان نام‌آور ایرانی است، در جوانی، روزی از زاول که مرکز فرمانرانی پدرش، سام، بود، به همراه سپاهیان خود به سوی کاول می‌رود و مهربان، شاه کاول، به دیدار او می‌آید. به زال خبر می‌رسد که مهربان را دختری زیباروست و روداوه نیز از پدرش وصف زال را می‌شنود و به او دل می‌بازد. روداوه از پرستندگان خود می‌خواهد که به نزدیک اردوگاه زال بروند و از او خبر بیاورند. پنج پرستنده، برای گل چیدن به نزدیک اردوی زال می‌روند و با ریدک، غلام زال، گفت‌وگو می‌کنند و پیام خود را می‌دهند و سپس، به نزد زال برده می‌شوند و پیام زال را نیز دریافت کرده و با هدایا نزد روداوه بازمی‌گردند. پس از آن نیز زال، بانویی شیرین‌سخن را پیام‌آور میان خود و روداوه می‌کند. در این میان، داستان دل‌بندی زال و روداوه به یکدیگر، به گوش منوچهرشاه، پادشاه ایران می‌رسد و به سپهبد سام پیام می‌دهد که به کاول یورش برد و خاندان مهربان که از نوادگان ضحاک بودند را نابود سازد و از این پیوند پیشگیری کند؛ تا مبادا بار دیگر تازیان بر ایران فرمانروا شوند. خبر به مهربان می‌رسد و برای رهایی از این دشواری، می‌خواهد دخترش را به کشتن دهد تا تاج و تخت خود را نگاه دارد. در این میان، سیندخت، همسر مهربان و مادر روداوه، که زنی دانا و دلیر بود، از مهربان می‌خواهد که بگذارد او به نمایندگی از مهربان به دربار سام در زاول برود و با او گفت‌وگو کند و زمینه آشتی را فراهم آورد. پس سیندخت با هدایای بسیار، به نام فرستاده کاول‌شاه، راهی زاول می‌شود و هم می‌تواند جلو جنگ و خونریزی را بگیرد و هم با سام پیمان می‌بندد که دختر او با پسر سام ازدواج کنند. در این داستان، سرانجام با پیوند زال و روداوه، پهلوان نامدار تاریخ، رستم دستان، زاده می‌شود. آنچه بیش از هر چیز در این داستان نمود دارد، نقش فرستادگان بانو (هفت تن) در کاستن از دشمنی‌ها و برپاداری دوستی و مهر میان مردمان و شاهان است (158-Khaleghi Motlagh, 2014, 97).

۶. شهری تاریخی در قزاقستان امروزی



۱۳۶

پژوهشنامه ایرانی
سیاست بین‌الملل

دوره ۱۱، شماره ۲، شماره
پیاپی ۲۲، بهار و تابستان ۱۴۰۲

شما یک به یک رازدار منید / پرستنده و غمگسار منید (۳۵۶)
 بدانید هر پنج و آگاه بید / همه ساله با بخت همراه بید (۳۵۷)
 که من عاشقی ام چو بحر دمان / از او بر شده موج تا آسمان (۳۵۸)
 پُر از پورِ سامست روشن دلم / به خواب اندر اندیشه زو نگیلم (۳۵۹)
 کنون این سخن را چه درمان کنید؟ / چه خواهید و با من چه پیمان کنید؟ (۳۶۱)
 همه پاسخش را بیاراستند / چُن آهزمن از جای برخاستند (۳۶۴)
 که «ای افسر بانوان جهان / سرافرازتر دختر اندر مهان (۳۶۵)
 ستوده ز هندوستان تا به چین / میان بتستان چو روشن نگین (۳۶۶)
 جهانی سراسر پر از مهر توست / بر ایوانها صورتِ چهر توست (۳۷۴)
 تو را با چنین روی و بالا و موی / ز چرخ چهارم خود آیدت شوی (۳۷۵)
 اما هنگامی که با دلخوری و اصرار روداوه روبه رو می شوند، به او قول می دهند که همه کوشش خود را خواهند کرد تا زال را خواستارش کرده و به نزد او بیاورند.
 چو روداوه گفتار ایشان شنید / چُن از باد آتش، دلش بردمید (۳۷۶)
 چُن گفت ک «این خام گفتارتان / شنیدن نیرزید و بیگازتان (۳۷۹)
 نه بغبور خواهم، نه قیصر، نه چین / نه از تاجداران ایران زمین (۳۸۰)
 به بالای من پور سامست، زال / ابا بازوی شیر و با بُرز و یال (۳۸۱)
 بد آواز گفتند: «ما بنده ییم / به دل مهربان و پرستنده ییم (۳۸۴)
 اگر جادوی باید آموختن / به بند و فسون چشمها دوختن (۳۸۸)
 بیريم با مرغ و آهو شویم / بیوییم و در چاره جادو شویم (۳۸۹)
 مگر شاه را نزد ماه آوریم / به نزدیک او پایگاه آوریم (۳۹۰)
 آنان هنگامی که چاره ای جز انجام این مأموریت و رفتن به نزد زال ندارند، خود را با لباس های زیبا می آریند، سپس با توجه به محرمانه بودن مأموریتشان، به بهانه چیدن گل از کاخ بیرون آمده و به گلستان نزدیک اردوی زال می روند.
 پرستنده برخاست از پیش او / سوی چاره، بیچاره بنهاد روی (۳۹۴)
 به دیبای رومی بیاراستند / سر زلف بر گل بیاراستند (۳۹۵)
 برفتند هر پنج تا رودبار / ز هر بوی و رنگی چو خرم بهار (۳۹۶)
 همی گل چندنه از لب رودبار / رخان چون گلستان و گل در کنار (۳۹۸)
 فرستادگان روداوه، به خوبی می دانند که برای آنکه مأموریت خود را به درستی به انجام رسانند، باید پیش از آنکه دلبستگی بانوی خود به زال را بازگو کنند، به گونه ای رفتار کنند که زال، خود مشتاق دیدار روداوه شود. آن ها با هوشیاری از سربازان و غلامان زال درباره چندو چون او و اردویش می پرسند و از نیکویی های بانوی خود می گویند تا غیر مستقیم به گوش زال رسانده

شود.

به کشتی گذر کرد تُرک سُترگ / خُرامید نزد پرستنده ترک (۴۰۸)
پرستنده باریدک پهلوان / سَخُن گفت و بگشاد شیرین زوان (۴۰۹)
که «این شیربازوگو پیلتن / چه مردست و شاه کدام انجمن؟» (۴۱۰)
پری روی دندان به لب برنهاد / «مکن!» گفت «از این گونه از شاه یاد!» (۴۱۳)
شه نیمروزست، فرزندِ سام / که دستاُنش خوانند شاهان به نام (۴۱۴)
نگردد فلک بر چُن او یک سوار / زمانه نبیند چُن او نامدار» (۴۱۵)
پرستنده باریدک ماه روی / بخندید و گفتش که «چندین مگوی» (۴۱۶)
که ماهی ست مهرباب را در سرای / به یک سر ز شاه تو برتر به پای (۴۱۷)
به بالای ساج است و هم رنگِ عاج / یکی ایزدی بر سر از مُشک، تاج (۴۱۸)
دو نرگس دژم و دو ابرو به خم / ستون دو ابرو چو تیغ دژم (۴۱۹)
دهانش به تنگی، دل مُستمند / سر زلف، چون حلقه پای بند (۴۲۰)
دو جادوش پُرخواب و پُراب روی / پُر از لاله رخسار و پُرمُشک موی (۴۲۱)
نفس را مگر بر لبش راه نیست / چُن او در جهان نیز یک ماه نیست (۴۲۲)
از ایشان چو برگشت خندان غلام / پرسید از او نامور پور سام (۴۲۴)
که «با تو چه گفت آنکه خندان شدی؟ شکفته رخ و سیم دندان شدی؟» (۴۲۵)
بگفت آنچه بشنید، با پهلوان / ز شادی دل پهلوان شد جُوان (۴۲۶)
نکته جالب توجه در این میان، آداب دانی زال در برابر فرستادگان است که هدایایی ارزشمند، نه تنها برای روداو، بلکه برای هر پنج فرستاده نیز می فرستد و آیین استقبال از فرستادگان را به درستی به جای می آورد.

چنین گفت باریدک ماه روی / که «رو مر پرستندگان را بگوی (۴۲۷)
که از گلستان یک زمان مگذرید / مگر با گل از باغ، گوهر برید (۴۲۸)
درم خواست و دینار و گوهر ز گنج / گرانمایه دیبای زربفت، پنج» (۴۲۹)
بفرمود ک «این نزد ایشان برید / کسی را مگوئید و پنهان برید (۴۳۰)
نباید شدنشان سوی کاخ باز / بدان تا پیامی فرستم به راز» (۴۳۱)
برفتند با ماه رخسار پنج / ابا گرم گفتار و دینار و گنج (۴۳۲)
بدیشان سپردند گنجی گهر / پیام جهان پهلوان زال زر (۴۳۳)
از ویژگی های دیپلمات های کاردان، خوش سخنی، تیزهوشی، و حاضر جوابی است.
بانو فرستادگان در این داستان، بسیار خوش سخن و حاضر جواب هستند و هنگامی که به آنها
گفته می شود که راز فرستادن هدایا از سوی زال برای روداو را میان خود نگه دارند، با پختگی
می گویند چگونه رازی که چندین تن از آن باخبر هستند، نهان خواهد ماند؟!



۱۳۸

پژوهشنامه ایرانی
سیاست بین الملل

دوره ۱۱، شماره ۲، شماره
پیاپی ۲۲، بهار و تابستان ۱۴۰۲

پرستنده با ماه دیدار گفت / که «هرگز نماند سَخُن در نِهفت» (۴۳۴)

مگر آنکه باشد میان دو تن / سه تن نانهانست و چار انجمن! (۴۳۵)

بگوی: «ای خردمند پاکیزه‌رای / سَخُن گر به‌رازست با ما سرای» (۴۳۶)

آن‌ها با سیاست می‌توانند پیام‌هایی به ریدک بدهند که او به زال بگوید و سرانجام، زال را برانگیزند تا خود به دیدار ایشان بشتابد. آنان همچنین در دیدار و گفت‌وگو با زال، نخست، آداب احترام را به‌جای می‌آورند. بانو فرستادگان هم به‌خوبی دلیری، دانش، و زیبایی زال را می‌ستایند و هم با اعتماد به نفس از بانوی خود سخن می‌گویند؛ به گونه‌ای که دل از زال ربوده و کاری می‌کنند که او خود، خواستار دیدار روداوه شود و از آن‌ها خواهش کند که او را نزد بانویشان ببرند.

پری روی گل‌رخ بتان طراز / برفتند و بردند پیشش نماز (۴۴۲)

سپهبد پرسید از ایشان سَخُن / ز بالا و دیدار آن سروبن (۴۴۳)

ز گفتار و دیدار و رای و خرد / بدان تا به خوی وی اندر خورد (۴۴۴)

بگویند با من یکایک سَخُن / به کژی نگر نغکنید ایچ بُن (۴۴۵)

اگر راستی تان بود گفت و گوی / به نزدیک مثنان بود آب روی (۴۴۶)

وگر هیچ کژی گمانی برم / به زیر پی پیلتان بسپریم (۴۴۷)

رخ لاله‌رخ گشت چون سَنَدروس / به پیش سپهبد زمین داد بوس (۴۴۸)

چنین گفت ک «ز مادر اندر جهان / نزاید کسی در میان مهان (۴۴۹)

به دیدار سام و به بالای اوی / به پاکی دل و دانش و رای اوی (۴۵۰)

دگر، چون تو ای پهلوان دلیر / بدین بُرزبالا و بازوی شیر (۴۵۱)

همی می‌چکد گویی از روی تو / عبیرست گویی مگر موی تو (۴۵۲)

سه‌دیگر، چو روداوه ماه روی / یکی سرو سیمست با رنگ و بوی (۴۵۳)

ز سر تا به پایش گلست و سمن / به سرو سَهی بر سُهیل یمن (۴۵۴)

به مُشک و به عنبر سرش تافته / به یاقوت و زُمُرد بُنش بافته (۴۵۶)

سر زلف جعدش چو مُشکین زره / فگنده‌ست گویی گره بر گره (۴۵۷)

ده انگشت بر سان سیمین قلم / بر او کرده از غالیه سد رقم (۴۵۸)

بت‌آرای چون او نبیند به چین / بر او ماه و پروین کنند آفرین! (۴۵۹)

سپهبد پرستنده را گفت گرم / سَخُن‌های شیرین بدآوای نرم (۴۶۰)

که «اکنون چه چاره‌ست؟ با من بگوی! / یکی راه جُستن به نزدیک اوی (۴۶۱)

که ما را دل و جان پر از مهر اوست / همه آرزو دیدنِ چهر اوست» (۴۶۲)

شگفت آنکه آنان به قدری نقش خود را خوب ایفا می‌کنند که به‌جای ابراز نیاز روداوه به دیدن زال، او را ترغیب می‌کنند تا به دیدار روداوه بشتابد و حتی زال را راهنمایی می‌کنند که چگونه

می‌تواند کمند خود را بر کنگره کاخ اندازد و به سرای روداوه درآید. و سپس، از وی اجازه گرفته و به کاخ روداوه بازمی‌گردند.

پرستنده گفتا: «چه فرمان دهی / گزاریم تا کاخ سرو سَهی (۴۶۳)

ز فرخنده‌رای جهان پهلوان / ز دیدار و گفتار روشن‌روان (۴۶۴)

فریبم و گویم هر گونه‌یی / میان اندرون نیست وارونه‌یی (۴۶۵)

خُرامد مگر پهلوان با کمند / به نزدیک دیوار کاخ بلند (۴۶۷)

کند حلقه در گردن کنگره / شود شیر شاد از شکار بره» (۴۶۸)

برفتند خوبان و برگشت زال / دلش گشت با کام و شادی هَمال (۴۶۹)

یکی دیگر از ویژگی‌های مأموریت ایشان، محرمانه بودن آن است و از این رو، چون دیرهنگام شده بود، با به‌دست گرفتن چند شاخه گل و فریب دادن نگهبان کاخ، نزد روداوه بازمی‌گردند و هدایا و پیام زال را به او می‌رسانند.

رسیدند خوبان به درگاه کاخ / به‌دست اندرون هریک از گل، دو شاخ (۴۷۰)

نگه کرد دربان، بر آراست جنگ / زوان کرد گستاخ و دل کرد تنگ (۴۷۱)

که «بیگه ز درگاه، بیرون شوید / شگفت آیدم تا شما چون شوید!» (۴۷۲)

بتان پاسخش را بیاراستند / به‌تنگی دل از جای برخاستند (۴۷۳)

که «امروز روز دگرگونه نیست / به راه گِلان دیو وارونه نیست (۴۷۴)

بهار آمد از گلستان گل چینم / ز روی زمین شاخ سنبل چینم» (۴۷۵)

شدند اندر ایوان، بتان طراز / نشستند با ماه و گفتند راز (۴۸۰)

آنان سرانجام پس از بازگشت به کاخ روداوه، و پس از آنکه پیام‌های زال و همه داستان گفت‌وشنید خود را برای روداوه بازگو کردند، یکی از پرستندگان به‌نزد زال بازگشته و به او مژده می‌دهد که می‌تواند به دیدار بانوی ایشان بیاید.

پرستنده شد سوی دستانِ سام / که «شد ساخته کار، بگذار گام!» (۵۰۷)

در مجموع، آنچه می‌توان در این داستان به‌عنوان ویژگی‌های فرستادگان برشمرد، در موارد زیر دسته‌بندی شده‌اند:

• فرستادگان، بسیار امین، رازدار، و نیک‌خواه هستند (این نکته را می‌توان در گفت‌وگوهای روداوه با فرستادگان دید)؛

• فرستادگان، میهن‌دوست هستند (آنان می‌کوشند روداوه را از پیوند با بیگانه بازدارند)؛

• فرستادگان، به آراستگی پوشش خود اهمیت می‌دهند (آنان پیش از رفتن به اردوگاه زال خود را می‌آرایند)؛

• فرستادگان با تیزهوشی و سخنوری می‌توانند به دیدار عالی‌ترین مقام رسمی در محل مأموریت خود بروند (آنان در گفت‌وگو با ریدک، غلام زال، به گونه‌ای عمل می‌کنند که سرانجام بتوانند



با خود زال دیدار کنند)؛

• فرستادگان، آداب دیدار با مقامات رسمی را به خوبی می دانند (در دیدار با زال، نخست به او احترام می گذارند، سپس، گفت وگوها را آغاز می کنند و آن گاه با اجازه وی به خانه خود بازمی گردند)؛

• فرستادگان، منافع بانوی سرزمین خود را به خوبی پاس داشته و طرف مقابل را ترغیب می کنند که برای پیوند با او پا پیش بگذارد (این نکته را می توان در گفت وگویی آنان با زال دید)؛

• فرستادگان، اعتماد به نفس دارند (اگرچه زال آن ها را تهدید و سپس ترغیب می کند، آنان نه در برابر تهدید او خود را می بازند و نه در برابر ترغیب او دست از پیگیری مأموریت خود برمی دارند)؛

• فرستادگان، راست گو و خوش سخن هستند (آنان در گفت وگو با زال، درحالی که هدف اصلی مأموریتشان را پنهان می دارند، سخنی نادرست به زبان نمی آورند و با خوش سخنی، طرف مقابل را مجاب می کنند که مطابق خواسته ایشان گام بردارد)؛

• فرستادگان، چشم و دل سیرند (آنان در برابر هدایای ارزشمندی که به ایشان و بانویشان داده می شود، خود را نمی بازند و تا پایان مأموریت با هوشمندی در پی رسیدن به هدف هستند)؛

• فرستادگان، محرمانه بودن مأموریت خود را حفظ می کنند (آنان هم به هنگام رفتن به سوی اردوگاه زال به گونه ای رفتار می کنند که گویی تصادفی به آنجا رفته اند و هم به هنگام بازگشت به کاخ شاهی، مأموریتشان را به نگهبان کاخ بروز نمی دهند)؛

• و سرانجام اینکه، مهم ترین سیاست این پنج بانوی فرستاده، دست پیش گرفتن و به جای درخواست، طرف مقابل را خواستار کردن، یا به سخن بهتر، کیاست مندی است که از هنرهای دیپلمات های برجسته به شمار می آید. شگفت اینکه، آنان خود نیز از این ترفند آگاه بودند و پنهانی در میان خود از اینکه سیاست هایشان به خوبی پیش می روند، ابراز شادمانی می کردند.

پرستنده گفتند یک با دگر / که «آمد به دام اندرون شیر نر!» (۴۳۷)

کنون کام روداوه و کام زال / به جای آید و این بود خوب فال!» (۴۳۸)

۲-۱. فرستاده منیژه نزد بیژن^۷

۷. داستان بیژن و منیژه: در دوران کیخسرو، شاه نامدار ایرانی، روزی ارمنیان به دربار آمده و می گویند که سرزمینشان، جایی در نزدیکی مرز ایران و توران، پر از گراز و محصولاتشان نابود شده است. آنان از کیخسرو کمک می خواهند و او از میان سپاهیان، بیژن، پسر گیو، را به همراه گرگین، یکی دیگر از فرماندهان ایرانی، راهی می کند تا به جنگ گرازان بروند. پس از کشتن گرازها، بیژن به پیشنهاد گرگین به سرزمین توران می رود تا جشن بانوان تورانی را تماشا کنند. بیژن با جامه ای آراسته به نزدیک جشنگاه منیژه، دختر افراسیاب، می رود تا جشن و سرور آنان را از نزدیک ببیند. در این میان، منیژه از درون خیمه او را که جوانی خوبروی بود، می بیند و دایه خود را به نزد بیژن می فرستد تا بپرسد که او کیست و کارش در آنجا چیست. بیژن از فرستاده منیژه می خواهد که او را یاری کند تا بتواند به نزد بانویش برود. و فرستاده در اینجا میان هر دو سو، نقش خود را چنان خوب بازی می کند که می تواند این دو را با هم آشنا کند. پس از آن، بیژن و منیژه پس از دشواری های بسیار و بردباری در برابر



در این داستان نیز منیژه، شاهدخت تورانی، یکی از دایگان خود را به عنوان فرستاده به نزد بیژن، فرمانده ایرانی، می فرستد تا زمینه دیدار او با بیژن را فراهم کند. فرستاده منیژه، زنی است خوبروی و نیک‌رای که هم با آداب دیپلماتیک برای احترام به طرف مقابل پیش از آغاز گفت‌وگو، آشناست و هم می‌داند که چگونه بدون آشکار کردن هدف اصلی مأموریت خود، پیام را نزد بیژن بازگو کند.

چُن آن خوب‌چهره ز خیمه به راه / بدید آن سهی قَد پَهَلُوسپاه (۱۶۷)
به رخسارگان، چون سُهیلِ یمن / بنفشه گرفته دو برگِ سمن (۱۶۸)
کلاه جهان‌پهلوان بر سرش / فروزان ز دیبای رومی برش (۱۶۹)
به پرده‌نُدرن دختِ پوشیده‌روی / بجمبید مهرش، نپوشید ازوی (۱۷۰)
فرستاد مر دایه را چون نوند / که «رو زیر آن شاخ سرو بلند (۱۷۱)
نگه کن که آن ماه‌دیدار کیست / سیاوش گمانم که هست ار پرست (۱۷۲)
پیرسش که چون آمدی ایدرا؟ / نیایی بدین جشنگاه اندرا؟ (۱۷۳)
بری‌زاده‌یی، گر سیاوُخُشیا؟! / که دل‌ها به مهرت همی بخشیا!» (۱۷۴)
چو دایه بر بیژن آمد فراز / بر او آفرین کرد و بردش نماز (۱۷۸)
پیام منیژه به بیژن بگفت / همه روی بیژن چو گل برشکفت (۱۷۹)
بیژن پس از معرفی خود، از فرستاده می‌خواهد که با نیک‌رایی، کاری کند که او بتواند به دیدار منیژه برود و به او وعده می‌دهد که هدایای بسیار به او خواهد بخشید.
چُنین گفت، خودکامه بیژن بدوی / که «من ای فرستاده خوب‌روی (۱۸۰)
سیاوش نیم، ن ز پری‌زادگان / ز ایرانم، از شهر آزادگان (۱۸۱)
منم بیژن گیو، از ایران به جنگ / به زخم گراز آمدم تیزجنگ (۱۸۲)
چو زین بزمگاه آگهی یافتم / سوی گیو گودرز نشتاقتم (۱۸۴)
مگر چهره دُختِ افراسیاب / نماید مرا بختِ فرخ به خواب (۱۸۵)
اگر نیک‌رایی کنی، تاج زر / تو را بخشم و گوشوار و کمر (۱۸۷)
مرا سوی آن خوب‌چهره بری / دلش با من ایدون به مهر آوری» (۱۸۸)
فرستاده پس از بازگشت از نزد بیژن، با شیرین‌سخنی از او به نیک‌ی بسیار یاد می‌کند و منیژه را به دیدار او مشتاق می‌سازد.

چو بیژن چُنین گفت، شد دایه باز / به گوش منیژه سَرایید راز (۱۸۹)
که «رویش چُنین است و بالا چُنین / چُنین آفریدش جهان‌آفرین!» (۱۹۰)
منیژه پس از شنیدن گزارش فرستاده، بار دیگر فرستاده را نزد بیژن می‌فرستد و او چنان به‌خوبی پاسخ منیژه را به بیژن می‌رساند که بیژن همان دم به همراه فرستاده به سوی خیمه منیژه می‌رود.

فرستاد پاسخ هم‌اندر زمان / ک «ت آمد به دست، آنچه بردی گمان (۱۹۱)
 گر آیی خُرامان به نزدیک من / بیفروزی این جانِ تاریک من» (۱۹۲)
 فرستاده آمد، همین رهنمای / دل و گوش بیژن به پاسخ سَرای (۱۹۳)
 نماند آن زمان جایگاهِ سَخُن / خُرامید از آن سایهٔ سرو بُن (۱۹۴)
 سوی خَیمهٔ دُختِ آزاده خوی / پیاده همی گام زد بآرزوی (۱۹۵)
 به این ترتیب، در این داستان، ویژگی‌های رفتاری و گفتاری فرستاده را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

• فرستاده، نقشی کلیدی در پیشبرد روابط شاهدخت تورانی و فرمانده ایرانی بازی می‌کند و می‌تواند با شیرین سخنی، تیزهوشی، و نیک‌رایی، مأموریت خود را به درستی به سرانجام برساند؛
 • فرستاده، تنها نقش پیام‌رسان را بازی نمی‌کند، بلکه وارد گفت‌وگویی دیپلماتیک می‌شود تا هدف مأموریت خود را به درستی به جای آورد و دو طرف را به پیوند و همدلی دعوت کند.

۳-۱. فرستاده ملکه شهر هَروم به نزد اسکندر^۸

در این داستان، هنگامی که نامه اسکندر به دست ملکه هَروم می‌رسد و در آن نامه او خود را شاه ایران و روم می‌خواند و از موضعی بالا دستور می‌دهد که راه بگشایید تا من و سپاهیانم به شهر شما بیایم، پس از رایزنی زنان با یکدیگر، پاسخی محکم و متین می‌نویسند که در بخش‌هایی از آن آمده است:

... نخستین که گفتی ز شاهان سَخُن / ز پیروزی و رزم‌های کُهَن (۱۲۵۶)
 اگر لشکر آری به شهر هَروم / نبینی ز نعل و ز پی جای بوم (۱۲۵۷)
 بی اندازه در شهر ما برزن ست / به هر برزنی در هَزاران زن ست (۱۲۵۸)
 همانا ز ما زن بُود سی هَزار / که با تاج زَرنَد و با گوشوار (۱۲۷۱)
 تو مردی، بزرگی و نامت بلند / در نام بر خویشتن بر مبنَد (۱۲۷۳)
 که گویند: با زن برآویختی / و ز آویختن نیز بگریختی! (۱۲۷۴)
 یکی ننگ باشد تو را زین سَخُن / که تا هست گیتی، نگرَدَد کُهَن (۱۲۷۵)
 چو خواهی که با نامداران روم / بیایی، بگردی به مرز هَروم (۱۲۷۶)
 چو با راستی باشی و مردمی / نبینی جز از خوبی و خرمی (۱۲۷۷)

۸. داستان رسیدن اسکندر به شهر هَروم: در سفرهای اسکندر به گوشه و کنار جهان، او و سپاهیان به منطقه قفقاز امروزی می‌رسند. در آنجا شهری به نام هَروم بوده که همه ساکنان آن را زنان تشکیل می‌دادند و به جنگاوری و شهره بوده‌اند. اسکندر برای دیدن این شهر نامه‌ای به ملکه آن شهر می‌نویسد و فیلسوفی رومی نامه را نزد ملکه می‌برد. آنان پس از ارزیابی شرایط، نامه‌ای در پاسخ نوشته و فرستاده‌ای از سوی ملکه به همراه ده تن دیگر، پاسخ را نزد اسکندر می‌برند و تهدید می‌کنند که اگر به خیال گرفتن شهر آمده‌ای، بدان که شکست خواهی خورد. اسکندر بار دیگر در پاسخ نامه‌ای نوشته و هدف خود را تنها بازدید از شهر و آشنایی با مردمان آن اعلام می‌کند. سرانجام اسکندر و سپاهیان اجازه رفتن به شهر را یافتند و پذیرایی شایسته‌ای شدند و از آنجا به راه خود ادامه دادند. (Khaleghi Motlagh, ۲۰۱۴, ۳۱۳-۳۱۷).



به این ترتیب، همراه با سخن گفتن از اقتدار و قدرت نیروهای شهر، راه گفتگو و همکاری را نیز باز می گذارند. سپس به جای آنکه نامه را به فرستاده اسکندر بدهند، بانویی کارآزموده را به همراه ده زن سوارکار دیگر نزد اسکندر می فرستند تا هم پیام را ببرد و هم گفتگو کند تا مبادا به شهرشان یورش انجام شود:

چُن آن پاسخ نامه شد اسپری / زنی بود گویا به پیغامبری (۱۲۸۰)

ابا تاج و با جامه ی شهر یار / همی رفت با خوبرخ ده سوار (۱۲۸۱)

چُن آمد خُرامان به نزدیک، شاه / پذیره فرستاد چندی سپاه (۱۲۸۲)

زَنِ نامبردار نامه بداد / پیام دلیران همه کرد یاد (۱۲۸۳)

پس از خواندن نامه، اسکندر پاسخی شایسته تر و با نرمش بیشتر نوشت و هدف از آمدن به آن شهر را تنها آشنایی بیشتر با مردمان آن و سبک زندگی ایشان اعلام کرد. سرانجام او و سپاهیان او اجازه آمدن به شهر را یافتند و زنان با هدایای بسیار در جایی سرسبز پذیرایی کردند.

نکاتی که در این داستان دارای اهمیت هستند عبارتند از اینکه:

- بانوی فرستاده زبانی گویا داشته و خوش سخن بوده است و راه و رسم فرستادگی را نیز می دانسته است.

- برای انجام این ماموریت، جامه ای آراسته به تن می کند و آنگونه که فردوسی توصیف کرده، تاج بر سر می گذارد و جامه شهر یاری می پوشد.

- به همراه او، هیاتی دیپلماتیک شامل ده بانوی سوارکار خوبرخ راهی می شوند.

- هنگامی که به آهستگی و با اعتماد به نفس به سپاه اسکندر نزدیک می شوند، اسکندر آیین پذیرش فرستادگان دارای اهمیت را به جا می آورد و سپاهی را به پیشواز ایشان می فرستد.

- این بانوی نامدار و سرشناس، نه تنها نامه را می دهد، بلکه خود نیز از دلیری و جنگاوری زنان شهر سخن می گوید و سپس یادآور می شود که حتی اگر اسکندر با جنگ به درون شهر بیاید، شکست دادن لشگر زنان برای او نمی تواند افتخار آفرین باشد.

به این ترتیب، می توان دید در حالی که سپاه اسکندر چندین برابر لشگر زنان شهر هروم بوده است، بانوی فرستاده اولاً از دلاوری و توانمندی های همقطاران خود سخن می راند، دوم آنکه حمله به شهر را دستاوردی چشمگیر برای اسکندر بر نمی شمارد و سوم آنکه دعوت می کند تا با صلح و دوستی به شهر درآیند و از ایشان میزبانی شود. و البته، درایتی که در این زمینه به کار می بندد، کارگر می افتد و بدون گزندی به ایشان و شهرشان، مهمانان به شهر آمده و از آنجا راهی دیاری دیگر می شوند.

۲. رازداری

رازداری^۹، گذشته از اینکه فضیلتی اخلاقی به شمار می آید، از دیرباز یکی از اصول بنیادین در

انجام مأموریت‌های فرستادگان نیز به‌شمار آمده و از جمله ارکان بنیادین مطالعات دیپلماسی است. در واقع، از دیپلماتی که برای انجام مأموریتی دیپلماتیک اعزام می‌شود، انتظار می‌رود که در کمال رازداری و پرده‌پوشی، تا رسیدن به هدف، جزئیات مأموریتش را پوشیده نگه دارد. در داستان‌های زیر به‌خوبی می‌توان نمونه‌هایی را دید که چگونه بانو فرستادگان در کمال رازداری، مأموریت‌های دیپلماتیک خود را به سرانجام می‌رسانده‌اند.

۲-۱. فرستادهٔ زال نزد روداوه

در دومین بخش داستان زال و روداوه، زال نیز برای رساندن پیام‌هایش به روداوه، یک زن خوش‌سخن را نزد او می‌فرستد.

میان سپهدار با سروبن / زنی بود گویا و شیرین‌سخن (۷۰۵)

پیام آوریدی سوی پهلوان / هم از پهلوان سوی سرو روان (۷۰۶)

این زن، هنگام رساندن پیام زال به روداوه و بردن پاسخ روداوه نزد زال، به‌دست سیندخت، مادر روداوه، می‌افتد و او می‌کوشد که فرستاده را وادار کند تا راز و مأموریتش را بگوید، اما او همچنان دهان می‌بندد و در زیر فشار و سختی تاب می‌آورد و راز خود را فاش نمی‌کند. سیندخت از او می‌پرسد، در کاخ او چه می‌کند، زن پاسخ می‌دهد، برای فروش برخی زینت‌آلات به روداوه آمده است. سیندخت از او می‌خواهد کالاهای او را نشان دهد، زن می‌گوید نزد روداوه است. سیندخت می‌پرسد چند فروختی؟ زن می‌گوید قابل او را ندارد! سیندخت می‌گوید، پول‌هایت را ببینم! زن پاسخ می‌دهد، قرار است فردا پول کالاهای فروخته‌شده را بگیرم و سیندخت در اینجا به دیدۀ تردید به او نگاه می‌کند و او را بر زمین می‌افکند و با خشونت می‌خواهد از راز او آگاه شود. چون زن سکوت می‌کند، سیندخت دخترش، روداوه را می‌خواند تا او پاسخ گو باشد.

زن از حجره بمیان ایوان رسید / نگه کرد سیندخت، او را بدید (۷۱۹)

زن از بیم او گشت چون سندرُوس / بترسید و روی زمین داد بوس (۷۲۰)

پُراندیشه شد جان سیندخت از او / بدآواز گفت: «از کجایی؟ بگویی!» (۷۲۱)

دلِ روشنم بر تو شد بدگمان / نگویی مرا تا زهی، گر کمان؟» (۷۲۳)

بدو گفت زن: «من یکی چاره‌جوی / همی نان فراز آرم از چند روی (۷۲۴)

بدین حجره روداوه پیرایه خواست / همان گوهرانِ گرنامه خواست (۷۲۵)

بیاوردمش افسری زرنگار / یکی حلقه پُرگوهرِ شاهوار» (۷۲۶)

بدو گفت سیندخت: «بنماییم! / دلِ بسته زاندریشه بگشاییم» (۷۲۷)

«سپردم به روداوه» گفت «این دو چیز / فزون خواست، اکنون بیارمش نیز» (۷۲۸)

«بها» گفت «بگذار بر چشم من! / یکی آب زن بر سر خشم من» (۷۲۹)

«درم» گفت «فردا دهم ماه‌روی / بها تا نیابم، تو از من معجوی!» (۷۳۰)

همی کژ دانست گفتار اوی / بیاراست دل را به پیکار اوی (۷۳۱)
بیامد بجُستش بر و آستی / همی جُست از او کژوی و کاستی (۷۳۲)
چُن آن جامه‌های گرنامه دید / هم از دستِ روداوه پیرایه دید (۷۳۳)
برآشف و گیسوی او را به دست / گرفت و به روی اندر آورد پست (۷۳۴)
بفرمود تا دخترش رفت پیش / همی دست برزد به رخسار خویش (۷۳۶)
که این زن ز پیش که آید همی؟ / به نزدت ز بهر چه باید همی؟ (۷۴۱)
سَخُن بر چه سانس و این مرد کیست / که زیبای سربند و انگشتر یست؟ (۷۴۲)
تا اینکه روداوه، خود سر از این راز نزد مادرش برمی دارد و فرستاده را معرفی می کند.
به دست همین زن که کندیش موی / زدی بر زمین و کشیدی به روی (۷۵۶)
فرستاده، آرنده نامه بود / مرا پاسخ نامه آن جامه بود (۷۵۷)
پس از آن، سیندخت که آگاهی پیدا می کند این زن فرستاده زال است، چنین وانمود می کند که
او را به جا نیاورده و از او دلجویی می کند.

رها کرد زن را و بنواختش / چنان کرد پیدا که شناختش (۷۶۴)
به این ترتیب، مهم ترین ویژگی های زنی که به عنوان فرستاده از سوی زال نزد روداوه آمده را
می توان در موارد زیر خلاصه کرد:
* از میان ویژگی های فرستاده می توان به خوش سخنی، تیزهوشی، وفاداری، و به ویژه، رازداری
اشاره کرد؛

* فرستاده در این داستان همچنین از مهارت های لازم برای گفت و گوی دیپلماتیک و اقناع سازی
مخاطب برخوردار بوده است. او از یک سو، مأموریت خود را به درستی انجام داده و پیام زال را
چنان نیک به روداوه می رساند که روداوه بر آن می شود تا هدایای ارزشمندی برای زال بفرستد؛
* رازداری، یکی دیگر از ویژگی های این فرستاده به شمار می آید. وی هنگام گرفتاری، از راه های
گوناگون می کوشد تا مأموریت خود را همچنان پنهان نگه دارد و این راز آشکار نمی شود، مگر
هنگامی که روداوه، خود، داستان را برای مادرش بازگو می کند؛
* و نکته جالب توجه اینکه، در این داستان دیده می شود که فرستادگان از مصونیت دیپلماتیک
برخوردار بودند؛ زیرا، هنگامی که سیندخت درمی یابد که وی فرستاده زال است، می کوشد تا
ناراحتی را از دل زن برطرف کند و پوزش می خواهد و می گوید که نمی دانسته است که او
فرستاده زال بوده و گرنه چنین رفتار تندی نمی کرد.

۲-۲. فرستاده مالکه نزد شاپور^{۱۰}

۱۰. داستان مالکه و شاپور: هنگامی که شاپور ذوالاکتاف، پادشاه ساسانی، در کودکی به تخت شاهی نشست،
مردی به نام طایر که رهبر قبیله غسانیان، از قبایل تازی، بود، با سپاه بزرگی به تیسفون لشکر کشید و پس از کشتار
و غارت پایتخت ساسانیان، عمه شاپور که نومه نام داشت را به همراه خود برد و چندی بعد، صاحب دختری به نام
مالکه شد. سال ها پس از این رویداد، شاپور که شاهی جوان و نیرومند شده بود، به تلافی آنچه طایر انجام داده

در این داستان، بار دیگر دیده می‌شود که بانویی که دایهٔ مالکه، دختر شاه‌غسان است، نقش فرستاده را بازی می‌کند. وی مأموریت خطیری به‌عهده دارد. در اوج جنگ میان سپاه ایران و تازیان، درحالی که یک ماه است که دژ تازیان به محاصرهٔ ایرانیان درآمده است، مالکه تصمیم می‌گیرد که پیامی به شاپور، شاه ایران برساند و در این اوضاع و احوال، کسی را رازدارتر از دایه‌اش نمی‌یابد.

بیاورد شاپور چندان سپاه / که بر مور و بر پیشه بریست راه (۴۵)

وُرا با سپاهش به دزدِ بتافت / در جنگ و راه‌گریزش نیافت (۴۶)

شب و روز، یک ماهشان جنگ بود / سپه را به دزدِ علف تنگ بود (۴۷)

به شبگیر شاپور یل برنشست / همی رفت جوشان، کمانی به‌دست (۴۸)

ز دیوارِ دز مالکه بنگرید / درفش و سرِ نامداران بدید (۵۰)

بشد خواب و آرام از آن خوب‌چهر / بر دایه شد با دلی پر ز مهر (۵۲)

بدو گفت ک «این شاه خورشیدفش / که ایدر بیامد چنین کینه‌کش (۵۳)

بزرگی ز خونِ نِهانِ منست / جهان خوانمش کو جهانِ منست (۵۴)

پیامی ز من نزدِ شاپور بر / به رزم آمده‌ست او، ز من سور بر! (۵۵)

مالکه نه‌تنها پیام خود را به فرستاده می‌سپارد، بلکه او را مأمور بستن پیمان با شاه ایران می‌کند؛ بنابراین، می‌توان دید که فرستاده در جایگاهی است که می‌تواند به‌نمایندگی از شاه‌دخت یمن، با شاه ایران پیمان ببندد.

بگویش که «با تو ز هم گوهرم / هم از تخمِ نرسی گُندآورم (۵۶)

همان نیز با کین ز هم گوشه‌ام / که خویش توام، دختر نوشه‌ام (۵۷)

مرا گر بخواهی، حصار آنِ توست / چُن ایوان بیایی، نگار آنِ توست (۵۸)

بر این کار با دایه پیمان کنی / زوانِ بزرگی گروگان کنی» (۵۹)

دایه پس از دریافت پیام، باید چاره‌ای بیندیشد تا در آن شرایط دشوار بتواند با به‌خطر انداختن جان خود، مأموریتش را به سرانجام برساند؛ زیرا، اگر درحال بیرون رفتن از دژ به‌دست نگهبانان می‌افتاد یا کسی او را می‌دید، بی‌تردید به‌دستور طایر، شاه‌غسان، به‌جرم خیانت، کشته می‌شد؛ ازاین‌رو، شب را برای گذر از دروازه‌های دژ و رفتن به‌سوی سپاه دشمن برمی‌گزیند.

بدو دایه گفت: «آنچه فرمان دهی / بگویم، بیارم از تو آگهی» (۶۰)

بود، به سرزمین غسانیان که در حدود یمن امروزی بود، یورش برد و دژی که طایر و سپاهیان در آن بودند را دوره کردند. پس از یک ماه، مالکه به دایهٔ خود می‌گوید که نزد شاپور رفته و پیام دهد که مالکه خود را ایرانی می‌داند و با شاپور هم‌نژاد است و به خانوادهٔ سلطنتی تعلق دارد و آماده است تا به او کمک کند تا در دژ را بگشاید. شاپور از این پیشنهاد استقبال کرده و قول می‌دهد که مالکه را جایگاهی درخور دهد و این همکاری او را ارج بسیار گذارد. به‌این‌ترتیب، مالکه با ترفندی، پدر خود و سپاهیان او را به‌خواب سنگین فرو می‌برد و درهای دژ را باز می‌کند و شاپور بر طایر غسانی پیروز می‌شود (Khaleghi Motlagh, ۲۰۱۴, ۴۲۱-۴۲۶).



چو شب بر زمین پادشاهی گرفت / ز دریا به دریا سیاهی گرفت (۶۱)
بشد دایه لرزان، پر از ترس و بیم / ز طایر همی شد دلش به دو نیم (۶۴)
سپس، با دادن وعده بخشیدن جواهراتی به سالار سپاه، زمینه را برای دیدار شاه ایران فراهم می‌کند. در آغاز دیدار، بر پایه آداب دیپلماتیک، نخست به شاه احترام می‌گذارد. پس از آن، پیامش را به‌طور کامل می‌رساند و پاسخ شاه را دریافت می‌کند.
چُن آمد به نزدیک پرده سرای / خرامید نزدیکی پاک‌رای (۶۵)
بدو گفت: «اگر نزد شاهم بری / بیایی ز من تاج و انگشتری» (۶۶)
هشیوار سالار بارش بُرد / ز دهلیز پرده بر شاه گرد (۶۷)
بیامد، زمین را به مژگان بُرفت / سَخُن هرچه بشنید با او بگفت (۶۸)
شاه نه تنها با او پیمان می‌بندد و سوگند یاد می‌کند که بر سر پیمان خود بماند، بلکه در آن شرایط دشوار نیز آداب پذیرش فرستاده را به‌جای می‌آورد و هدایایی همراه فرستاده کرده و برای مالکه می‌فرستد. او همچنین، از فرستاده می‌خواهد که به‌گونه‌ای پاسخ او را به مالکه برساند که دوستی میان آن‌ها استوار شود. در اینجا می‌توان دید که حتی طرف مقابل نیز به این فرستاده اعتماد دارد و از او یاری می‌خواهد.
ز گفتار او شاد شد شهریار / بخندید و دینار دادش هزار (۶۹)
دو یاره، یکی طوق با افسری / ز دیبای چین بافته چادری (۷۰)
چنین داد پاسخ که «با ماهروی / به چربی فراوان سَخُن‌ها بگوی (۷۱)
بگویی که گفت او: به خورشید و ماه / به زُنار زردشت و فرخ کلاه (۷۲)
که هر چیز کز من بخواهی همی / گراز پادشاهی بکاهی همی (۷۳)
خریدارم او را به تخت و کلاه / به فرمان یزدان، به گنج و سپاه!» (۷۵)
آن‌گاه فرستاده به درون دژ بازمی‌گردد و با گزارش کامل آنچه دیده و شنیده، زمینه همکاری مالکه و شاپور را برای گشودن دروازه‌های دژ فراهم می‌کند.
چو بشنید پاسخ، هم اندر زمان / ز پرده بیامد ابر دز دمان (۷۶)
شنیده بدان سرو سیمین بگفت / که «خورشید و ناهید گشتند جفت!» (۷۷)
در مجموع، می‌توان ویژگی‌های زیر را در رفتار و گفتار فرستاده در این داستان به‌خوبی دید:
• فرستاده مالکه، بانویی است وفادار و رازدار که با پذیرش دشواری‌های یک مأموریت دیپلماتیک در دوران جنگ، با تیزهوشی از بلا می‌رهد و خود را با همه سختی‌ها به محل مأموریتش می‌رساند؛
• فرستاده می‌داند چگونه با مقامات کشور میزبان ارتباط برقرار کرده و زمینه دیدار با عالی‌ترین مقام رسمی طرف مقابل را فراهم کند؛
• فرستاده با آگاهی از آداب دیپلماتیک و رفتار شایسته در پیشگاه رهبر سیاسی کشور مقابل،

پیام خود را درست و کامل می‌رساند و می‌تواند بر تصمیم‌گیری او تأثیر بگذارد؛
* فرستاده، فردی خیرخواه است و حتی پس از بازگشت به سرزمینش، همچنان در پی به نتیجه رساندن گفت‌وگوهای رسمی انجام‌شده است و مأموریت خود را تنها بردن و آوردن پیام نمی‌داند؛

* وی همچنین از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و شایسته نمایندگی از سوی رهبر متبوع خود است تا بتواند پیمان مهمی را با طرف گفت‌وگوکننده ببندد؛

* می‌توان گفت، مهم‌ترین ویژگی این فرستاده، رازداری است؛ زیرا، مهم‌ترین اسرار سیاسی و جنگی را به‌خوبی پاسداری کرده و مأموریت خود را بدون فاش شدن رازهایی که در سینه دارد، به سرانجام می‌رساند.

۳. صلح‌آفرینی

صلح‌آفرینی^{۱۱}، عبارت است از اقدامی برای ایجاد توافق و تفاهم میان طرف‌های درگیر که معمولاً به شیوه‌های آشتی‌جویانه و از راه فراهم آوردن زمینه فهم بهتر از یکدیگر انجام می‌شود. یکی از وظایف مقامات دیپلماتیک، کاهش تنش‌های میان طرفین و زمینه‌سازی برای برپایی صلح و آشتی میان ملت‌ها از راه نشان دادن حسن‌نیت طرفین و کاهش برداشت‌های نادرست میان طرفین است. در داستان‌هایی که در پی خواهد آمد، نشان داده شده است که چگونه بانو فرستادگان، نقش صلح‌بان را در اجرای مأموریت‌های دیپلماتیک خود بازی کرده‌اند.

1-3. شهبانو سیندخت در قامت فرستاده

در داستان زال و روداو می‌بینیم که پس از آنکه منوچهر، شاه ایران، از دلدادگی این دو جوان به یکدیگر باخبر می‌شود، به سام، پدر زال، پیام می‌دهد که به کاول لشکر کشیده و به جنگ مهرب، که از نوادگان ضحاک است، برود. این خبر به کاول نیز می‌رسد و مهرب که همه این بلاها را از سوی دختر خود می‌دید، تصمیم می‌گیرد که به رسم تازیان، دخترش را بکشد؛ اما سیندخت، همسر مهرب و مادر روداو، می‌تواند او را راضی کند که نخست اجازه دهد تا وی با هدایای بسیار و در جامه فرستادگان به دربار سام در زاول برود و بکوشد تا آشتی را میان دو پادشاهی برپا دارد.

از این هنگام، داستانی خواندنی را از کوشش‌های دیپلماتیک سیندخت برای راضی کردن سام به خودداری از جنگ و نیز بستن پیمان صلح، پیش رو داریم. درحالی که فرستادن زن به نمایندگی از یک شاه به نزد شاه دیگر در آن دوران رسم نبوده و فردوسی این نکته را آشکارا بازگو می‌کند و شگفتی زال را از دیدن سیندخت نمایان می‌سازد، باین‌همه دیده می‌شود که سیندخت، خردمندانه و با سخنوری و تیزهوشی می‌تواند به اهداف خود دست یابد.

در بازگویی آنچه سیندخت در جایگاه یک فرستاده انجام می‌دهد، نکته‌های زیر، قابل توجه

است.

سیندخت به خوبی به ظرافت‌های آداب دیپلماتیک آشناست و می‌داند که آراستگی ظاهری فرستاده، در کاهش فشار محیط و شرایط نامطلوب تأثیرگذار است؛ بنابراین، جامه‌ای برازنده و پرشکوه به تن می‌کند که نشان‌دهنده وقار و پیراستگی فرستاده باشد.

بیاراست تن را به دیبای زر / به دُر و به یاقوت پُرماه سر (۱۰۸۶)
سپس، بهترین هدایایی را که می‌توانست گرد آورد، از گنج‌خانه به‌در می‌آورد و با خود به دربار سام می‌برد.

پس از گنج خضرا ز بهر نثار / برون ریخت دینار چون سی هزار (۱۰۸۷)

ده اسپ گرانمایه با ساز زر / پرستنده پنجه به زرین کمر (۱۰۸۸)

به سیمین ستام آوریدند سی / از اسپان تازی و از پارسی (۱۰۸۹)

ابا طوق زرین پرستنده شست / یکی جام مر هر یکی را به دست (۱۰۹۰)

پُر از مشک و کافور و یاقوت و زر / یکی پر ز گوهر، یکی پُر شکر (۱۰۹۱)

چهل تخت دیبای پیکر به زر / طرازش همه گونه گونه گهر (۱۰۹۲)

به زرین و سیمین دوسد تیغ هند / چو زو سی به زهر آب داده پُرند (۱۰۹۳)

سد اشتر، همه ماده و سرخ موی / سد اشتر، همه بارکش، راه جوی (۱۰۹۴)

یکی تاج پُر گوهر شاهوار / ابا یاره و طوق و با گوشوار (۱۰۹۵)

بسان سپهری یکی تخت زر / بر او بافته چند گونه گهر (۱۰۹۶)

و زان زنده پیلان جنگی چهار / همه جامه و فرش کردند بار (۱۰۹۸)

آن‌گاه خود بر آسی می‌نشیند و در جلو کاروان همراهان و هدایا، از کاول به‌راه افتاده و به دربار سام در زاول می‌آید. درواقع، اهمیت این مأموریت به‌اندازه‌ای بوده است که سیندخت، خود به‌عنوان فرستاده مهراب نزد سام می‌رود.

چو بر ساخت کار، اندر آمد بداسپ / چو گردی به کردار آذرگشسپ (۱۰۹۹)

بیامد گرازان به درگاه سام / نه آواز داد و نه برگفت نام (۱۱۰۰)

سیندخت با نزدیک شدن به زاول، کارآگاهانی را بیشتر به دربار می‌فرستد تا خبر آمدن فرستاده کاولی را به سپهبد زاولی برسانند و آنان خود را آماده پذیرش رسمی او کنند. درواقع، او با اقتدار به دربار سام پای می‌گذارد (Rezaiian, 2010, 1017).

به کارآگهان گفت تا ناگهان / بگویند با سرفراز جهان (۱۱۰۱)

که آمد فرستاده‌ی کاولی / به نزد سپهبد، یل زاولی (۱۱۰۲)

ز مهراب گرد آوریده پیام / به نزد سپهبد، جهانگیر سام (۱۱۰۳)

بیامد بر سام یل پرده‌دار / بگفت و بفرمود تا داد بار (۱۱۰۴)

پس از آنکه سام به وی و همراهانش بار می‌دهد، از اسب فرود آمده و کمال احترام را در برابر



سام به جای می آورد و آن گاه یکایک هدایایی را که از سوِ مهرباب شاه با خود آورده بود، به سام پیشکش می کند. درواقع، او به خوبی از تأثیر هدایا بر روند گفت وگوها آگاه است و از این رو، می کوشد به گونه ای درخور، ارزش این هدایا را به چشم سام بنشانند.

فِرود آمد از اسپ سِندخت و رفت / به پیش سپهبد خُرامید و تفت (۱۱۰۵)

زَمین را بیوسید و کرد آفرین / ابر شاه و بر پهلوانِ زمین (۱۱۰۶)

نثار و پرستنده و اسب و پیل / رده برکشیده ز در تا دو میل (۱۱۰۷)

یکایک همه پیشِ سام آورید / سر پهلوان خیره شد کان بدید (۱۱۰۸)

سام با دیدن این همه هدیه ارزشمند، شگفت زده می شود و آن گونه که فردوسی گفته است، از خود می پرسد که با این همه هدیه ویژه، پس چرا مهرباب یک زن را به فرستادگی از سوی خود روان کرده است. می توان دید که آمدن فرستاده بانو در آن دوران می توانست به منزله توهین یا کم اهمیت جلوه دادن پیام و مأموریت از سوی شاه فرستنده به شمار آید؛ اما سِندخت با هوشیاری توانسته بود با آوردن هدایای بسیار از سوی مهرباب شاه، اهمیت پیام و بزرگی جایگاه خود را نشان دهد.

پُراندیشه بنشست برسان مست / به کش کرده دست و سرافکنده پست (۱۱۰۹)

که «جایی کجا مایه چندین بود / فرستادن زن چه آیین بود!» (۱۱۱۰)

همین که هدایا پذیرفته می شوند، سِندخت از سه بانوی همراه خود می خواهد که، به رسم آن دوران، دُر و یاقوت پیش پای سپهبد سام بریزند؛ بنابراین، می توان دید که در هیئت دیپلماتیک همراه وی، بانوان نیز بوده اند.

پری روی سِندخت بر پیشِ سام / روان کرد گویا و دل شادکام (۱۱۱۵)

سه بُت روی با او به یکجا بُدند / سمن پیکر و سروبالا بُدند (۱۱۱۶)

گرفته یکی جام هریک به کفت / پر از سرخ یاقوت و دُر، ای شگفت! (۱۱۱۷)

به پیش سپهبد فروریختند / همه یک به دیگر برآمیختند (۱۱۱۸)

پس از به جا آوردن آیین تشریفات، همراهان هر دو سو، از تالار بیرون رفتند و گفت وگوهای رسمی آغاز شد. سِندخت با اعتماد به نفس و به روشنی و گزیده گویی سخن آغاز می کند و نخست به سپهبد سام می گوید که او را تاجه سان مردی دانا و خردمند و نیز پهلوانی توانا می داند که توانسته است بر دشمنان پیروز شود. آن گاه می گوید، اگر از مهرباب گناهی سر زده، مردم کاول چه کرده اند که باید دچار جنگ و آتش افروزی شوند و سرزمینشان نابود گردد؟ و این درحالی است که آنان به سام وفادارند و هرگز با او دشمنی نورزیده اند. وی سپس سام را زنهار می دهد که چنین جنگی و کشتن بی گناهان، سبب ناخشنودی پروردگار جهان از او خواهد شد.

چو با پهلوان کار بر ساختند / ز بیگانه خانه پیرداختند (۱۱۱۹)



چنین گفت سیندخت با پهلوان / که «با رای تو پیر گردد جوان (۱۱۲۰)
بزرگان ز تو دانش آموختند / به تو تیرگی های بیفروختند (۱۱۲۱)
به مهر تو شد بسته دستِ بدی / به گرزت گشاده ره ایزدی (۱۱۲۲)
گنهگار اگر بود، مهراب بود / ز خونِ دلش، میژه سیراب بود (۱۱۲۳)
سرِ بی گناهانِ کاول چه کرد / کجا اندر آورد باید به گرد؟ (۱۱۲۴)
پرستنده خاک پای تواند / همه شهر زنده به رای تواند (۱۱۲۵)
از آن ترس کو هوش و زور آفرید / درخشنده ناهید و هور آفرید (۱۱۲۶)
نیاید چنین کارش از تو پسند / میان را به خون برهنم مبند» (۱۱۲۷)
همان گونه که دیده می شود، سیندخت، پیام خود را در سه بخش نزد سام بازگو می کند: الف) تأکید بر خردمندی و دانایی و توانایی طرف گفت‌وگو؛ ب) بازگویی شرایط موجود و پیشنهاد آشتی و دوستی و آنگاه؛ ج) دعوت سام به پرهیز از خشونت و کینه‌ورزی.
سام در پاسخ به گفتار سیندخت از او می خواهد که به راستی برایش بگوید که چگونه پسرش زال، روداو را دیده و دل به او بسته و دیگر آنکه، این دختر چه ویژگی‌هایی دارد که توانسته است دل زال را این گونه بریابد.
بدو سام یل گفت: «با من بگوی / هر آنچهت پیرسم، بهانه مجوی (۱۱۲۸)
تو مهراب را کهتری، گر همال / مر آن دخت او را کجا دید زال؟ (۱۱۲۹)
به روی و به موی و به خوی و خرد / به من گوی تا با کی اندر خورد؟ (۱۱۳۰)
ز بالا و دیدار و فرهنگ او / بر آنسان که دیدی، یکایک بگوی» (۱۱۳۱)
سیندخت از یک سو، کینه و نفرت ایرانیان از ضحاک را می داند و از سوی دیگر، از وفاداری پهلوانان به پیمانشان آگاه است (Rezaiian, 2010, 1017). پس با هوشیاری، نخست از سپهد سام می خواهد که با او پیمان ببندد تا اگر داستان را به راستی برای او بگوید، به جان او و همراهانش گزندی نرسد و نیز هشدار می دهد که او از خاندان نامداری است که اگر برایش رویداد بدی رخ دهد، آن را بی پاسخ نخواهند گذاشت؛ بنابراین، درحالی که درخواست مصونیت دیپلماتیک دارد، از موضع قدرت نیز تهدید می کند که در صورت رعایت نشدن حقوق دیپلماتیک فرستادگان، سام، پاسخ سختی دریافت خواهد کرد.
بدو گفت سیندخت ک «ای پهلوان / سر پهلوانان و پشت گوان (۱۱۳۲)
یکی سخت پیمانت خواهم نخست / که لرزان شود زو برویوم و رُست (۱۱۳۳)
که از تو نیاید به جانم گزند / نه بان هرکه بر من بود ارجمند (۱۱۳۴)
مرا کاخ و ایوان آباد هست / همان گنج و خویشان و بنیاد هست (۱۱۳۵)
چُن ایمن شوم، هرچه گفתי بگوی / بگویم، بجویم بدین آب روی (۱۱۳۶)
نهفته همه گنج کاولستان / بکوشم، رسانم به زاوَلستان» (۱۱۳۷)

سام با سیندخت دست می دهد و با او پیمان می بندد که جانش بی گزند بماند. این از نخستین موارد در داستان‌های شاهنامه است که فرمانروای یک سرزمین با فرستاده‌ای از سرزمین دیگر پیمان می بندد. همچنین، این نخستین مورد از اعطای مصونیت دیپلماتیک به فرستادگان در شاهنامه به‌شمار می آید. همچنین، می توان گفت، این نخستین پیمان رسمی میان یک مرد و یک زن از دو سرزمین و به‌نماینده‌گی از دو دولت در داستان‌های شاهنامه است.

گرفت آن زمان سام دستش به دست / ورا نیک بنواخت و پیمان بیست (۱۱۳۸)

سپس، سیندخت خود را معرفی می کند و می گوید که از نوادگان ضحاک است و همسر مهرباب و مادر روداوه، دختری که دل زال را چنین برده است. او می گوید، اگر کینه و دشمنی‌ای با خاندان پادشاهی ما داری و گمان می کنی چون ما از تبار ضحاکیم، شایسته نشستن بر تخت شاهی کاولستان نیستیم، اینک من اینجا ایستاده‌ام و می توانی دستور دهی تا مرا بکشند، اما کاری با مردم بی گناه سرزمینم نداشته باش. این درحالی است که سیندخت، نخست با سپهبد سام، پیمان بسته بود که جانش در امان بماند. پس او به‌نیکی می دانست که این پهلوان هرگز پیمان خود را نخواهد شکست و از این رو، با تیزهوشی، هم راست گویی پیشه کرد و به عهد خود وفا نمود و هم جان خود و همراهانش را از گزند تیر سام و سپاهش به‌دور داشت. همچنین، سیندخت کوشید تا حس نوع‌دوستی سام را برانگیزد و او را از جنگ با کاولستان بازدارد.

چو بشنید سیندخت سوگندِ اوی / همان راست گفتار و پیوندِ اوی (۱۱۳۹)

زمین را بیوسید و بر پای خاست / بگفت آنچه اندر نهان بود راست (۱۱۴۰)

که «من خویش ضحاکم ای پهلوان / زنِ گردمهرابِ روشن‌روان (۱۱۴۱)

همان مام روداوه ماه‌روی / که دستان همی جان فشانند بر اوی (۱۱۴۲)

همه دودمان پیش یزدان پاک / شب تیره تا برکشد روز چاک (۱۱۴۳)

همی بر تو برخواندیم آفرین / همان بر جهاندار شاه زمین (۱۱۴۴)

کنون آمدم تا هوای تو چیست؟ / ز کاول تو را دشمن و دوست کیست؟ (۱۱۴۵)

اگر ما گنهگار و بدگوهریم / بدین پادشایی نه اندرخوریم (۱۱۴۶)

من اینک به پیش توام مُستمند / بکش کشتنی را و بندی ببند (۱۱۴۷)

دل بی گناهان کاول مسوز / که بس تیره‌روز اندر آید به روز» (۱۱۴۸)

سپهبد سام که می‌بیند زنی چنین با‌درایت و روشن‌رای در پیش او به‌آراستگی، زیبایی، و خوش‌سخنی ایستاده است و از منافع مردم و دولت خود پاسداری می‌کند (و در اینجا فردوسی تأکید دارد که سیندخت نه به‌گونه‌ای مردانه، بلکه با ویژگی‌های زنی شایسته در این گفت‌وگوهای سیاسی نقش خود را ایفا می‌کند) به او پاسخ می‌دهد که همچنان بر سر پیمان خود می‌ماند و دوم اینکه، از لشگرکشی به کاول خودداری می‌کند و سوم اینکه، با پیوند زال و رودابه نیز موافقت می‌کند. پس سیندخت تا اینجا با درایت و رفتار و گفتار شایسته توانست به



هرآنچه می خواست، برسد.

سَخُنْ ها چو بشنید از او پَهَلَوَان / زنی دید بارای و روشن روان (۱۱۴۹)
چُنین داد پاسخ که «پیمان من / درست است، اگر نگسلد جان من (۱۱۵۱)
تو با کاول و هرکه پیوند توست / بمانید شادان دل و تندرست (۱۱۵۲)
بدین نیز هم داستانم که زال / به گیتی چو روداوه خواهد همال (۱۱۵۳)
شما گرچه از گوهری دیگری / همان تاج و اوزنگ را درخورید (۱۱۵۴)
چُنین ست گیتی و زین تنگ نیست / ابا کردگار جهان جنگ نیست (۱۱۵۵)
کنون بشنو ای بانوی نیک رای / میندیش و اندوه میاور به جای (۱۱۵۸)

اما داستان در اینجا به پایان نمی رسد. پس از آنکه سام به او می گوید که نامه ای به منوچهر شاه نوشته و زال آن را به دربار ایران برده است و چشم امید دارند که شاه این پیوند را بپذیرد، به سیندخت می گوید که مایل است دختر او را ببیند. سیندخت، رسم ادب دیپلماتیک را به جای آورده و از سام دعوت می کند که مهمان او در کاخ کاولستان شود و هنگامی که این دعوت پذیرفته می شود، نخست، پیکی بادپا به کاول می فرستد تا به مهراب خبر دهد که مأموریت به خوبی انجام شده است.

بدو گفت سیندخت: «اگر پَهَلَوَان / کند بنده را شاد و روشن روان (۱۱۶۵)
چماند به کاخ من اندر سمنند / سرم بر شود به آسمان بلند (۱۱۶۶)
به کاول چُن او شهریار آوریم / همه پیش او جان نثار آوریم (۱۱۶۷)
لب سام، سیندخت پُر خنده دید / همه بیخ کین از دلش کنده دید (۱۱۶۸)
نوندی دلاور به کردار باد / برفگند و مهراب را مژده داد (۱۱۶۹)
ک (ز اندیشه بد مکن یاد هیچ / دلت شاد کن، کار مهمان بسیج (۱۱۷۰)
من اینک پس نامه اندر دمان / بیایم، نجویم به ره بر زمان (۱۱۷۱)

سیندخت و هیئت همراه، آن شب را در زاولستان به سر می برند و روز دوم، بار دیگر به دیدار سپهبد سام می رود. این بار که هویت او آشکار شده و درباریان می دانند که ملکه کاولستان است، او را ارجی شایسته گذاشته و «مهر / سرور بانوان» می خوانند. در دیدار دوم، بار دیگر سام را احترام بسیار می گذارد و زمان درازی با او به گفت و گو می نشیند و آن گاه با رعایت آداب دیپلماتیک، از سپهبد سام اجازه می خواهد که به کاول بازگردد و اسباب میزبانی از سام و پسرش، زال، را فراهم کند. سام از او می خواهد که پیامش را نزد مهراب شاه ببرد و نیز خلعتی آراسته به همراه بهترین داشته ها از گنج خود را به سیندخت هدیه می دهد. همچنین، سام هرآنچه را در کاولستان داشت (از زمین و چارپایان و چیزهای دیگر)، به سیندخت می بخشد و این نشان دهنده کامیابی سیندخت در این مأموریت است. در پایان این دیدار، بار دیگر سام و سیندخت با یکدیگر دست داده و پیمان تازه ای می بندند. در این پیمان، سام، دختر سیندخت



را برای پسر خود برمی‌گزیند.

دویم روز، چون چشمه آفتاب / بجمیید و بیدار شد سر ز خواب (۱۱۷۲)

گرانمایه سیندخت بنهاد روی / به درگاه سالار دیهیم جوی (۱۱۷۳)

رواژو برآمد ز درگاه سام / مه بانوان خواندندش به نام (۱۱۷۴)

بیامد بر سام و بردش نماز / سخن گفت با او زمانی دراز (۱۱۷۵)

به دستوری بازگشتن به جای / شدن شادمان پیش کاول خدای (۱۱۷۶)

ورا سام یل گفت: «برگرد و رو / بگوی آنچه دیدی به مهراب گو» (۱۱۷۸)

سزاوار او خلعت آراستند / ز گنج آنچه پرمایه تر خواستند (۱۱۷۹)

به کاول دگر سام را هرچه بود / ز کاخ و ز باغ و ز کشت و درود (۱۱۸۰)

دگر، چار پایان دوشیدنی / ز گستردنی، هم ز پوشیدنی (۱۱۸۱)

به سیندخت بخشید و دستش به دست / گرفت و یکی سخت پیمان بیست (۱۱۸۲)

پذیرفت مر دخت او زال را / خداوند زوپین و کوپال را (۱۱۸۳)

سرانجام، سپهد سام، دویت مرد دلاور را به همراه سیندخت می‌فرستد تا او را تا کاولستان همراهی کنند و تنها به خانه بازنگردد و بار دیگر به او یادآور می‌شود که دیگر هیچ جای نگرانی نیست و کاول، ایمن خواهد ماند.

سرافراز گردی و مردی دویست / بدو داد و گفتش که «اکنون مه ایست (۱۱۸۴)

به کاول بباش و به شادی بمان / از این پس مترس از بد بدگمان» (۱۱۸۵)

شکفته شد آن روی پزمرده ماه / به نیک اختری برگرفتند راه (۱۱۸۶)

به این ترتیب، دستاوردهای سیندخت در این مأموریت را می‌توان چنین بازشمرد:

* سپهد سام قول می‌دهد که منوچهرشاه را از حمله به کاولستان بازدارد؛

* سیندخت، خلعتی سزاوار و هدایایی ارزشمند از سام دریافت می‌کند؛

* همه دارایی سام در کاولستان به سیندخت بخشیده می‌شود؛

* پیمان آشتب بسته می‌شود تا از آن پس، آتش جنگ و کینه خاموش شود؛

* پیوند زال و روداو به انجام می‌رسد (Shahsavari, 2015, 188).

در این داستان می‌توان شخصیت فرستاده‌ای را که در صلح‌آفرینی کامیاب شده است، در ویژگی‌های زیر خلاصه کرد:

- ۱) نیکوسیرت و نکوسیما؛ ۲) بشاش و خوش‌رو؛ ۳) دلیر و فداکار؛ ۴) اندرزگوی آزاده؛ ۵) آشنا با آداب سفر؛ ۶) آشنا با آداب میهمانی؛ ۷) آشنا با آداب گفت‌وگوهای سیاسی؛ ۸) سخنور و سخن‌دان؛ ۹) راست‌گو و درست‌کردار؛ ۱۰) باوقار، متین، و خویشتن‌دار؛ ۱۱) خردمند؛ ۱۲) آگاه به مسائل سیاسی روز؛ ۱۳) با تدبیر و اندیشه؛ ۱۴) زیرک و کار‌دان؛ ۱۵) چاره‌اندیش (Faramarzi Kaffash, 2013, 2013).



کیا در مقاله «سخنان سزاوار زنان در شاهنامه»، مأموریت سیندخت در پاسداری از منافع سرزمینش را این گونه تحلیل می کند: «به گمان ما، طرحی هرچند کم رنگ از باوری کهن در این صحنه به یادگار مانده است و آن، نقش زن است در پاسداری از شهر. در حوزه چنین باوری، سیندخت، شهربان است و نه مهرباب. پاسداری از کاولستان، پاره ای است از خویش کاری بانوی آن شهر به پیروی از نمونه کهن آیینی که پاسداری قدسی از شهر و قوم، به عهده ایزد مادر بوده است و در جوامع مادرسالار، زنان از شهر خود دفاع می کردند. اینک، سیندخت در این مقام جای دارد. مهبانوی کابل به دیدار سام پهلوان نمی رود که دختر را شوهر دهد؛ می رود که شهر کاول را از نابودی برهاند» (Kia, 1992, 65).

سرانجام اینک، سیندخت، فرستاده ای است که هم صورت و هم سیرت زیبا دارد و این دو از ملزومات اصلی مورد نیاز هر فرستاده ای (خواه زن و خواه مرد) است (Yahyapour & Nowrozi, 2007, 452).

اما تأثیر این مأموریت بر زاول و کاول، هردو خواندنی است. پس از بازگشت هیئت دیپلماتیک به راهبری سیندخت به کاولستان، زال از نزد منوچهرشاه به پیش پدر بازمی گردد. سام به زال می گوید که زنی از کاول به نام سیندخت نزد من آمد و با او پیمان بستم که هرگز به جنگ ایشان نروم و هرآنچه از من خواست، بدو دادم و دیگر آنکه، دخترش به همسری تو درآید. سپس، سپهبد سام می گوید که سیندخت پس از بازگشت به خانه، فرستاده دیگری نزد او روان کرده تا دعوت خود از سام را یادآوری کند و بگوید که چشم به راه او در کاول هستند.

چنین گفت ک «آمد ز کاول پیام / پیامرزی بود سیندخت نام (۱۳۷۹)

ز من خواست پیمان و دادم زوان / که هرگز نباشم بر او بدگمان (۱۳۸۰)

ز هرچیز کز من به خوبی بخواست / سخن ها بر آن بر نهادیم راست (۱۳۸۱)

نخست آنکه با شاه زاولستان / شود جفت خورشید کاولستان (۱۳۸۲)

دگر آنکه زی او به مهمان شویم / بر آن دردها پاک درمان شویم (۱۳۸۳)

فرستاده ای آمد از نزد اوی / که شد ساخته کار اورمزد اوی (۱۳۸۴)

همچنین، هنگامی که مهرباب باخبر می شود که مأموریت همسرش به درستی انجام شده و منوچهرشاه نیز پیوند زال و روداوه را پذیرفته، با مهر با همسرش چنین سخن می گوید:

چو مهرباب شد شاد و روشن روان / لبش گشت خندان و دل شادمان (۱۳۴۳)

گرانمایه سیندخت را پیش خواند / بسی چرب گفتار با او براند (۱۳۴۴)

بدو گفت ک «ای جفت فرخنده رای / بی فروخت از رایت این تیره جای (۱۳۴۵)

به شاخی زدی دست کاندلر زمین / بر او شهریاران کنند آفرین (۱۳۴۶)

همه گنج پیش تو آراسته ست / اگر تخت و تاج ست، اگر خواسته ست» (۱۳۴۸)

سپس روداوه نیز در سپاس از مادرش او را چنین می خواند:

بدو گفت روداو: «ای شاه زن / سزای ستایش به هر انجمن (۱۳۵۳)

من از خاک پای تو بالین کنم / ز فرمانت آرایش دین کنم (۱۳۵۴)

ز تو چشم آهزمنان دور باد / دل و جان تو خانه سور باد» (۱۳۵۵)

به این ترتیب، درایت و خردمندی فرستاده در این داستان، نه تنها از رخ دادن جنگی سخت میان دو سرزمین پیشگیری می کند، بلکه پیوند میان زال و روداو، به زایش رستم، پهلوان اسطوره ای ایران، می انجامد.

نتیجه گیری

در این پژوهش، ویژگی های 10 بانو فرستاده که داستان هایشان در شاهنامه فردوسی آمده بود، بررسی شد. هفت تن از این فرستادگان، ندیمه گان یا پرستندگان کاردان دربار، و یک تن شهبانو، و یک تن دیگر بانویی دیپلمات بوده اند و سمت یکی از آنان (بانویی که از سوی زال نزد روداو فرستاده می شود) روشن نیست.

همچنین، در هشت مورد، فرستادگان از سوی زنان، نزد مردان و در دو مورد، فرستادگان از سوی مردان (مهراب و زال) به مأموریت اعزام می شوند. این نکته را باید یادآور شد که در داستان های دیگر شاهنامه که بانوان بر تخت پادشاهی نشسته اند، موارد زیادی را می توان یافت که مردان را برای فرستادگی به مأموریت ها اعزام کرده اند.

در مورد ویژگی های بانو فرستادگان در شاهنامه، در کنار سه اصل کیاست مندی، رازداری، و صلح آفرینی، می توان به خردمندی، خوش سخنی، سیاست دانی، کاردانی، هوشمندی، وفاداری به منافع کسی که به نمایندگی از او راهی مأموریت شده اند، آراستگی، خوش رویی و خوش چهره بودن، آگاهی از مسائل روز، راست گویی، و آشنایی با آداب دیپلماتیک اشاره کرد.

همچنین، در این داستان ها با گونه ای دیپلماسی و سیاست ورزی زنانه روبه رو هستیم که از ویژگی های خاص زبان زنانه برخوردار است و مهم ترین جلوه آن را می توان در «زمینه چینی»، هم در رفتار و هم در گفتار، برای انجام گفت و گو دید. در واقع، به نظر می رسد، گاهی زمینه چینی و تمرکز بر آن، نوعی غلبه حاشیه بر متن بوده است. راست است که در دوران تاریخی اجتماعی ای که داستان های شاهنامه رخ داده اند، زنان در حاشیه مناسبات سیاسی جای داشته اند و همین در حاشیه بودن، ویژگی ذهن، زبان، و سیاست ورزی ایشان بوده و از رازهای پیروزی شان در انجام مأموریت های دیپلماتیک به شمار می آمده است.

سرانجام اینکه، این بانوان در اجرای مأموریت واگذار شده، بدون آنکه بکوشند رفتار مردانه ای از خود بروز دهند یا جلوه گری های زنانه را دستمایه پیشبرد مأموریت خود قرار دهند، با متانت و شایستگی و بدون آنکه از جنسیت زنانه خود دور شوند، مأموریت خود را به سرانجام می رسانند و طرف مقابل نیز به احترام رفتار و گفتار شایسته ایشان، گاه تا آنجا پیش می رود که فرستاده را

طرف مشاوره خود قرار می‌دهد و از او برای پیشبرد گفت‌وگوها و رسیدن به اهداف دوجانبه، یاری می‌جوید یا پیمان آستی و دوستی میان دو سرزمین را با او می‌بندد.

اگر بخواهیم نوع دیپلماسی به کاررفته از سوی این بانوان فرستاده را بر پایه انواع دیپلماسی تعریف شده در دوران کنونی دسته‌بندی کنیم، می‌توان گفت، آنان در قالب دیپلماسی سنتی (See: Bizahani, 2005) که فرستادگان تنها در برابر شاهان پاسخ‌گو بودند و نظارت عمومی بر عملکرد ایشان کمتر رخ می‌داد و روابط دیپلماتیک، بیشتر به گونه‌ای پنهان و در قالب جریان‌های بسته پیش برده می‌شد، مأموریتشان را انجام داده‌اند. مأموریت اصلی فرستادگان در این داستان‌ها، رساندن پیام و انجام گفت‌وگوی رسمی با طرف مقابل برای دریافت پیام و بازگشت به سرزمین خود بود. آنان از اقتدار و اختیار کافی برای گفت‌وگو و بستن پیمان و برپاداری صلح یا دامن زدن به جنگ برخوردار بودند؛ از همین رو، افرادی با شایستگی بالا که مورد اعتماد شاهان بودند، برای انجام مأموریت‌های دیپلماتیک برگزیده می‌شدند.

به این ترتیب، شاهنامه فردوسی با اتکا به داستان‌ها و اسطوره‌های کهن ایرانی، الگویی مناسب از کارویژه و ویژگی‌های بانو فرستادگان در مأموریت‌های دیپلماتیک را به دست می‌دهد که می‌تواند در تعریف روابط دیپلماتیک میان دولت‌ها در جهان امروز نیز کارآمدی داشته باشد.



References

- Afghani, A. (1981). Sindokht. Tehran: Amirkabir. (in Persian).
- Akbari, A. & Masihfar, F. (Winter 2015). Analyzing the Position of Woman in Shahnameh Ferdowsi. *Journal of Iranian Studies*, 14 (28). (in Persian).
- Berridge, C. R. (2002). *Diplomacy Theory and Practice*. New York: Palgrave.
- Bigdelu, M. & Vejdani, F. (Spring 2014). Selection and acceptance and the features of the envoys in Shahnameh Ferdowsi. *Quarterly of Research on Persian Language and Literature*, No. 32, 1-25. (in Persian)
- Bizhani, M. (February and March 2005). Diplomacy along the History. *Ettelaat Siasi va Eghtesadi*, No. 221-222, 118-130. (in Persian).
- Campbell, Brian (March 2001). Diplomacy in the Roman world. in: *Diplomacy and Statecraft*, 12(1). 1, 1-22.
- Famarzi Kaffash, R. (March 2013). Analyzing Sindokht's Character in Shahnameh, in: the 7th Conference on Researches on Persian Language and Literature. 1352-1364.
- Ferdowsi, A. (2014). *Shahnameh*. Edited by J. Khalegh Motlagh, Tehran: Sokhan Publication. (in Persian).
- Habibzad, G. (January 16, 2004). The First Iranian Lady Envoy in Iran. *Iran Newspaper*, 14. (in Persian).
- Islami, R. (Spring and Summer 2013). Ibn-Farah's Diplomatic Technics. *Iranian Journal of International Politics*, 1(2), 1-22. (in Persian).
- Kia, K. (1992). *Merited Words of Women in Shahnameh*. Tehran: Fakhteh Publication. (in Persian).
- Menshadi, M. & V. Bahrami Einolghazi (Spring and Summer 2014). Embassy Etiquette and Negotiation Procedure in Shahnameh. *Iranian Research Journal on International Politics*, 2(2), 117-134. (in Persian).
- Mesbah, E. (Winter 2014). Classic Diplomacy and its Evolution in Iran. *Political Quarterly*, 1(4), 4-18. (in Persian).
- Rozatian, M. (2010). Analyzing Sindokht's behavioral reactions in Shanameh based on the Moreno's Theory. in: *Proceeding Book of the 6th Conference on Literary Research*, 1006-1021. (in Persian).
- Safinia, N. (2014). *Shahname's Women in the Scales of Judgment: The Wise Sindokht*. Tehran: Horafarid. (in Persian).
- Shahsavari, M. (Spring 2015). A Look at the Ladies' Diplomacy in Shahnameh by Re-reading the two Stories about two Women Politician Called Sindokht



and Gordieh. Scientific Journal of Interpretation and Analyzing the Persian Language and Literature Texts, 7(23), 179-199. (in Persian).

Valipour Hafshejani, Sh. & Z. Parsian (Spring 2020). Analyzing the Social Position of Sindokht, Roodabeh, Tahmineh, and Gordafarid in Ferdowsi's Shahnameh. Ghand-e-Parsi (Specialized Quarterly on Persian Language and Literature) 3(6), 44-63. (in Persian).

Wolpert, Andrew (March 2001). The Genealogy of diplomacy in classical Greece. in: Diplomacy and Statecraft, 12(1), 71-88.

Yahyapour, M. & M. Norowzi (Summer 2007). A Comparative Study of the Feature of Women in Shahnameh Ferdowsi and War and Peace of Tolstoy. Research Journal of Humanities, Vol. 54, 443-462. (in Persian).

Zolein, P. (2009). Consulate law. Tehran: IPIS. (in Persian)

Zolein, P. (2021). The diplomatic Etiquette. Tehran: Mizan Publication. (in Persian).



۱۶۰

پژوهشنامه ایرانی
سیاست بین الملل

دوره ۱۱، شماره ۲، شماره
پیاپی ۲۲، بهار و تابستان ۱۴۰۲